مجله زبانشناسی و گویش های خراسان ، سال یازدهم ، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۸، شماره پیاپی ۲۰

Doi: 10.22067/lj.v11i1.77322

بازتحلیلی نقشگرا از دوگان‌سازی واژبستی مفعول در فارسی

فرهاد معزی پور[1] (استادیار دانشکده صنایع و مدیریت، دانشگاه صنعتی شاهرود، شاهرود، ایران)

صص: ۲۵۹-۲۲۷

چکیده

در زبان فارسی به حضور همزمان مفعول رایی و یک واژه‌بست دوگان‌سازی واژه‌بستی اطلاق‌می‌شود. در این مقاله نشان‌خواهیم‌داد که ارائهٔ یک تحلیل دستوری صحیح از این فرایند منوط است به تمایزی که میان مرز بند و جمله قائل می‌شویم. هم‌نمایگی مفعول رایی و واژه‌بست ضمیری در حوزهٔ بند، ذیل عنوان دوگان‌سازی قرار می‌گیرد؛ درحالی که اگر رابطهٔ هم‌نمایگی میان این دو سازه در حوزهٔ جمله قرار بگیرد فرایند موردنظر، چپ‌نشانی است که به موجب آن گروه اسمی نشانه‌گذاری‌شده با «را» به حاشیهٔ چپ بند منتقل شده و نقش آن در مقام مفعول را همان واژه‌بست در درون بند بر عهده می‌گیرد. شاید بتوان بارزترین وجه تمایز میان دو ساخت دوگان‌سازی مفعول و چپ‌نشانی آن را، حضور یک وقفهٔ آوایی در مورد دوم دانست.

کلیدواژه: مضاعف‌سازی، چپ‌نشانی، واژه‌بست، مفعول، بند، جمله

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۹/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۹/۱۹

پست الکترونیکی:
1. f.moezzipour@shahroodut.ac.ir

۱- مقدّمه

تمایز رده‌شـناختی نیکولس[۱] (۱۹۸٦) مبنی بر هسـته‌نشـان[۲] یا وابسـته‌نشان[۳] بودن زبان‌ها از جمله یافته‌های زبانشناختی است که پیامدهای نظری آن گریبان‌گیر نظریه‌های دستوری مختلف شـد. در زبان‌های هسـته‌نشـان رابطهٔ دستوری میان هسته و موضوع‌های آن از طریق شکل‌های وابسـته[٤] چون وند و واژه‌بسـت برروی هسـته نمایش داده می‌شـود، درحالی که در زبان‌های وابسـته‌نشـان این رابطه از طریق حالت‌نمایی موضوع‌ها نشان داده می‌شود. شایان ذکر است که زبان‌هایی چون فارسـی را می‌توان یافت که در آنها بیان روابط دسـتوری در سطح بند از طریق حالت‌نمایی موضـوع‌ها و نمایه‌سـازی هم‌زمان آنها توسـط شـکل‌های وابسـته که بر روی فعل جمله واقع می‌شـوند، امکان‌پذیر اسـت. از این حیث، زبان فارسـی در جرگهٔ زبان‌هایی قرار می‌گیرد که نشـان‌گذاری دوگانه[٥] دارند. به عبارتی، روابط دسـتوری فاعل و مفعول به ترتیب از طریق وندهای وابسته و واژه‌بست‌های ضمیری بر روی فعل نمایه می‌شوند مانند جملهٔ: من *ندا رو دیدمش*. نمایش روابط دسـتوری از طریق شـکل‌های وابسـته در زبان فارسـی این امکان را فراهم آورده اسـت که یک فعل به همراه نمایه‌های دسـتوری خود در مقام یک بند ایفای نقش کند (مانند *دیدیمش*) که البته این ویژگی از مشخصّه‌های زبان‌های هسته‌نشان است که در نتیجهٔ دستوری‌شدگی ضمیرهای آزاد پیدا می‌کنند (گیوُن، ۱۹۷٦).

لـازم بـه یـادآوری اسـت که در زبان فارسـی وندهای مطابقهٔ فاعلی اجباری هسـتند و واژه‌بست‌های مفعولی اختیاری. به تأسّی از سیوِرِسکا[٦] (۱۹۹۹) و طبقه‌بندی رده‌شناختی وی در خصوص نشانه‌های مطابقه، این مسأله در زبان فارسی را می‌توان به میزان دستوری‌شدگیِ بیشتر وندهای فاعلی در مقایسـه با واژه‌بسـت‌های مفعولی مرتبط دانسـت. وندهای فاعلی فارغ از حضور یا غیاب کنترل‌کننده آنها در بند حضور اجباری دارند حال آن که واژه‌بست‌های مفعولی اختیاری بوده و نحوهٔ تعامل آنها در درون بند/جمله به عوامل کاربردشـناختی چون سـاخت اطلاع بستگی دارد.

1. Nichols, J.
2. head-marking
3. dependent-marking
4. bound forms
5. double-marking
6. Siewierska, A.

نکتۀ شایان ذکر دیگر دربارۀ زبان فارسی، پدیده چپ‌نشانی[1] (ن.ک. دبیرمقدم، ۱۳۸٤) است. در این فرآیند، یکی از موضوع‌های فعل به حاشیۀ چپ بند منتقل می‌شود و جایگاه خود در درون بند را به عنصری ضمیری واگذار می‌کند که در حقیقت به عنوان موضوع فعل در نظر گرفته می‌شود. این فرایند، عمدتاً به قصد مبتداسازی صورت می‌گیرد. چپ‌نشانی در زبان فارسی، پیرو تعریف دبیرمقدم (همان)، بر مفعول حرف اضافه و مالک در ساخت اضافی اعمال می‌شود که در نتیجۀ آن سازۀ چپ‌نشان با «را» همراه می‌شود[2] مانند: *غزلُ، کتابُ ازش گرفتم.* البته از جمله ویژگی‌های بینازبانی در این ساخت نحوی به حضور یک وقفه آوایی بعد از سازۀ چپ‌نشان اشاره می‌شود (لَمبرِکت، ۲۰۰۱؛ فُولی[3]، ۲۰۰۷).

در ادبیات پیشینۀ نه‌چندان غنیّ واژه‌بست‌های ضمیری در زبان فارسی، عمدتاً از مضاعف‌سازی واژه‌بستی مفعول سخن به میان آمده است. محقّقان این آثار بیشتر بر ضمیری بودن واژه‌بست‌های مفعولی و نه بر مطابقه بودن آنها تأکید ورزیده‌اند. اما نگارنده در پژوهش خود به مقالۀ قمشی (۱۹۹۷) برخورد کرد که در آن تلویحاً به چپ‌نشانی مفعول مستقیم اشاره می‌شود، یعنی گروه اسمی رایی خارج از گروه فعلی به صورت مشتق در پایه تولید می‌شود و واژه‌بست در نقش pro یعنی موضوع فعل با گروه اسمی رایی هم‌نمایه می‌شود. این رویداد امکان تلقّی دوگان‌سازی واژه‌بستی مفعول را منتفی می‌داند (ص. ۱۵۷) و امکان چپ‌نشانی مفعول مستقیم را تقویت می‌کند. البته لازار (۱۹۰–۱۸۹: ۱۹۹۲) نیز بر امکان چپ‌نشانی مفعول مستقیم نیز صحّه می‌گذارد:

در فارسی محاوره‌ای مفعول مستقیم (–ی که با «را» همراه شده است)، غالباً دوباره توسط یک پسوند شخصی که به فعل می‌چسبد، بیان می‌شود... این فعل ممکن است توسط کلمات دیگر از مفعول جدا شود یا اینکه بلافاصله بعد از آن بیاید ... این ساخت مشخصاً زمانی به‌کار گرفته می‌شود که مفعولی که مبتدا واقع شده در ابتدای جمله قرار بگیرد. (به نقل از قمشی، ۱۵۷: ۱۹۹۷).

پیرو اظهار نظر فوق در مثال (۱)، سیب مبتدایی است که با واژه‌بست سوم شخص در درون گروه فعلی یا همان بند در مفهوم عام هم‌نمایه شده است.

1. left-dislocation

۲. مشروط بر آن‌که ساخت اضافی در جایگاه فاعلی نباشد.

3. Foley, W.

(۱) سیبُ خوردمش. (قمشی، ۱۹۹۷: ۱۵۷)

نگارنده در این پژوهش بر آن است که نشان دهد در زبان فارسی، چپ‌نشانی منحصراً بر مفعول حرف اضافه و مالک در ساخت اضافی اعمال نمی‌شود، بلکه مفعول مستقیم نیز می‌تواند از جایگاه درون‌بندی خود به همان قصد مبتداسازی خارج شده و در جایگاه خارج از بند قراربگیرد. این خروج از درون بند طبیعتاً با همراهی «را» به عنوان نشانهٔ مبتدا و حضور یک وقفه آوایی محقّق می‌شود. این نگرش همسو است با اظهار نظر قمشی و لازار مبنی بر امکان چپ‌نشانی مفعول رایی در زبان فارسی- یعنی حضور همزمان گروه اسمی رایی و واژه‌بست نظیر آن در یک جمله. از طرفی دیگر، نگارنده معتقد است که در زبان فارسی محاوره‌ای ساخت دوگان‌سازی واژه‌بستی- یعنی حضور همزمان گروه اسمی رایی و واژه‌بست نظیر آن در درون یک بند- نیز میسّر است. از آنجایی‌که مرز میان بند و جمله ممیّز اصلی میان دو ساخت می‌باشد، با به کارگیری چارچوب رده‌شناختی هسپلمث (۲۰۱۳) نشان خواهیم داد که در ساخت چپ‌نشان، نمایه‌سازی مفعول منوط است بر مبتدابودگی مصداقِ مفعول مستقیم. در ساخت دوگان‌سازی واژه‌بستی، حضور پس‌اضافهٔ «را» به تنهایی نشانگر تشخیص‌پذیری مصداق مفعول است (ن.ک. معزی پور، زیر چاپ)، بنابراین، حضور یک واژه‌بست مضافاً راهکاری است گفتمانی برای تأکید بر ویژگی‌های ارجاعی مفعولی که پیشتر با «را» همراه شده است. پیامدِ تئوریکِ تلقّیِ وجود همزمان این دو ساخت در فارسی محاوره‌ای امروزی آن است که ساخت مفعول چپ‌نشان را می‌توان از منظر درزمانی سرمنشأ ساخت دوگان‌سازی واژه‌بستی در نظر گرفت به‌گونه‌ای که حذف همان وقفهٔ آوایی میان گروه اسمی چپ‌نشان در نقش مبتدا و بند در مکالمات روزمّرهٔ فارسی‌زبانان به تدریج امکان نفوذ آن به درون بند در نقش مفعول مستقیم را فراهم می‌آورد.

۲- مروری بر ادبیات پیشینهٔ واژه‌بست‌ها در فارسی

۲-۱- واژه‌بست یک عنصر ضمیری یا یک نشانهٔ مطابقه؟

راسخ‌مهند (۱۳۸۵) واژه‌بست‌های مفعولی در زبان فارسی را نشانه‌های مطابقه می‌خواند. از جمله استدلال‌های نحوی ایشان که مطابقه‌ای بودن واژه‌بست‌ها را تقویت می‌کند حضور اجباری آنها در افعال مرکب پی‌بستی مانند *لجم گرفت* (ر.ک. کاظمی‌نژاد، ۲۰۱٤) می‌باشد. راسخ‌مهند (۱۳۸۹) ادّعای خود مبنی بر مطابقه‌ای بودن واژه‌بست‌ها را تعدیل‌کرده و عنوان

می‌کند که واژه‌بست‌های ضمیری در مقام فاعلِ افعال پی‌بستی، به دلیل اجباری بودنشان کاملاً به نشانه‌های مطابقه تبدیل شده‌اند درحالی که همین واژه‌بست‌ها در مقام مفعول، به دلیل اختیاری بودنشان هنوز به وند مطابقه تبدیل نشده‌اند و می‌توانند نمونه‌ای از فرایند دوگان‌سازی واژه‌بستی را به نمایش بگذارند که بیشتر مؤیّد ضمیری بودن و نه مطابقه‌ای بودن این عناصر است (مثال ۱). ایشان (۱۳۹۲) برای اثبات مطابقه‌ای بودن واژه‌بست‌های فاعلی و ضمیری بودن واژه‌بست‌های مفعولی از مفهوم ساخت اطلاع بهره می‌گیرد. عوامل ساخت اطلاعی چون معرفگی و کانونی بودنِ کنترل‌کنندهٔ واژه‌بست‌های فاعلی عملاً نقشی در حضور یا عدم حضور این واژه‌بست‌ها ایفاء نمی‌کند. به عنوان مثال، در جملات *کی لجش میاد* و هیچکی *لجش نمیاد*، واژه‌بست فارغ از کانونی بودن پرسش‌واژه در نمونهٔ نخست و نکره بودن فاعل در نمونهٔ دوم در جمله حضور می‌یابد. اما همان‌گونه که در ادامه نشان خواهیم داد، حضور واژه‌بست‌های مفعولی به تبع از مشخصه‌های کاربردشناختی از جمله مفهوم مبتدابودگی تحقّق می‌پذیرد. این استدلال درست راسخ‌مهند مُبیّن آن است که واژه‌بست‌های مفعولی و وندهای مطابقه فاعلی در فارسی طبق رده‌های مطابقه در سیورسکا (۱۹۹۹) جزء نشانه‌های مطابقهٔ مبهم هستند؛ یعنی حضور آنها متکی به گروه اسمی نظیرشان نیست، البته واژه‌بست‌های فاعلی در افعال مرکب پی‌بستی– طبق طیف دستوری‌شدگی از ضمیر آزاد به وند مطابقه– از ویژگی‌های ارجاعی بیشتر فاصله گرفته‌اند چراکه "صرف‌نظر از ارجاعی یا کانونی بودن موضوع‌هایشان" حادث می‌شوند (سیورسکا، همان: ۲۳۰) درحالی‌که اختیاری بودن واژه‌بست‌های مفعولی همچنان بافت‌مقیّد بودن آنها و حفظ ویژگی‌های ارجاعی و ساخت اطلاعیِ کنترل‌کننده‌شان را نشان‌می‌دهد. (راسخ‌مهند، همان: ۷٤–۷۵).

بهرامی و همکاران (۱۳۹۲) نمایه‌سازی مفعول را پیرو سلسله‌مراتب رده‌شناختی می‌دانند. آنها بر این باورند که عمدتاً مفعول‌های معرفه در گفتمان فارسی‌زبانان نمایه می‌شوند و این فرایند به تدریج در مورد مفعول‌های نکرهٔ مشخص و نامشخص کاهش می‌یابد. مثال (۲) نمایه‌سازی مفعول نکرهٔ نامشخص را نشان می‌دهد.

(۲) کاسنی رو هم کنار کاهو سروش می‌کنن.

(بهرامی و همکاران، ۱۳۹۲: ۳)

اگر فرض کنیم که نمایه‌سازیِ مفعول در فارسی در یک بند تنها در صورتی امکان‌پذیر باشد که مفعول مستقیم با «را» همراه شود، مشاهدهٔ نویسندگان مبنی بر امکان نمایه‌سازی مفعول نکره چندان عجیب نمی‌نماید چراکه مفعول ابتدا به ساکن با «را» همراه شده است، و دیگر این که نقش این پس‌اضافه، نمایاندنِ صوریِ تشخیص‌پذیریِ مصداقِ مفعول مستقیم است (ن.ک. معزی‌پور، زیر چاپ). نمونه‌هایی چون مثال (۲)، نمایه‌سازی مفعولی را نشان می‌دهند که شرط لازم و کافی برای نمایه‌سازی– همراهی با «را»– را احراز کرده‌اند ولو این که مفعول مستقیم از طبقهٔ اسم جنس باشد که در هر صورت حضور «را»، بازیابی مصداق آن را برای مخاطب تشخیص‌پذیر و امکان نمایه‌سازی آن را مهیّا می‌کند.[1] از آنجایی‌که وقوع واژه‌بست با مفهوم پیش‌انگاشتگی در ارتباط است، یعنی واژه‌بست در جمله، هدایت شنونده به سمت بازشناسایی یک مصداق یا گزارهٔ پیش‌انگاشته را بر عهده دارد (کاپُن[2]، ۲۰۰۳، ۲۰۱۳)، حضور «را» به عنوان نشانهٔ تشخیص‌پذیری شرط لازم و کافی را برای نمایه‌سازی مفعول پیش‌انگاشته فراهم می‌آورد.

بهرامی و رضایی (۱۳۹۳) پیروِ اظهارنظر کریسِل[3] (۲۰۰۵) بیان‌می‌کنند که واژه‌بست‌های مفعولی هنوز به نشانهٔ مطابقه تبدیل نشده‌اند و ویژگی‌های ضمیری خود چون ارجاعی بودن را که از مشخصه‌های واژه‌بستی است، حفظ کرده‌اند،[4] گرچه در ساخت‌هایی می‌توان رفتارهایی مشابه با نشانه‌های مطابقه در آنها دید. پیرو ادّعای نویسندگان، واژه‌بست‌ها در زبان فارسی می‌توانند بر دو بند هم‌پایه سیطره یافته و فعل هر دو بند را نشان‌دار کنند. این رفتار نحوی را

---

۱. گنجوی (۲۰۰۷) از جمله افرادی است که دوگان‌سازی واژه‌بستی مفعول را مجاز می‌داند و با نادستوری فرض کردن جملات (الف) و (ب) رخداد آن در زبان فارسی را در گرو جانداری مصداق مفعول می‌داند (ص. ۱۸۸). باید اشاره کرد که حساسیت نمایه‌سازی مفعول در فارسی به مقوله‌های معرفگی، جانداری و مبتدابودگی نیازمند پژوهشی پیکره–بنیاد است اما آنچه که در زبان فارسی فارغ از ملاحظات کلامی و آماری به چشم می‌خورد عدم حساسیت نمایه‌سازی به مقولهٔ جانداری است چراکه شم زبانی نگارنده جملاتی چون مثال‌های زیر را نادستوری نمی‌داند، مضافاً این‌که مثال‌هایی را می‌توان یافت که علی‌رغم بی‌جان بودن مصداق مفعول، نمایه‌سازی آن امکان‌پذیر است مانند *من با دست‌رنج خودم این تابلوهارُ خریدمشون.*
*الف. برج ایفلّ دیدمش.
*ب. ما اون گیتارَرو دیدیمش. (گنجوی، ۲۰۰۷: ۱۸۸)

2. Capone, A.
3. Creissels, D.

٤. کریسل بر این باور است که عناصر نمایه‌ای ابتدا در توزیع تکمیلی با کنترل‌کنندهٔ خود قراردارند. در مرحلهٔ بعد، حضور این عناصر اجباری شده و حضور یا عدم حضور کنترل‌کننده‌شان توسط عواملی چون شناسایی دقیق مرجعِ نمایه و یا بیان تأکید تعیین می‌شود. سرانجام این عناصر ویژگی‌های ارجاعی خود را از دست داده و حضور اجباری کنترل‌کننده‌شان را می‌طلبند.

نویسندگان شاهدی بر مطابقه‌ای بودن واژه‌بست‌ها درنظرمی‌گیرند. اما آیا واقعاً مثال (۳الف) واژه‌بستی بودن نمایه‌های مفعولی را زیر سؤال می‌برد؟ در ابتدا باید اشاره کرد که طبق ویژگی نحوی موردنظر مثال (الف) بایستی به صورت (ب) بازنویسی شود که سیطرهٔ واژه‌بست بر هر دو بند را به‌تصویرکشد. ثانیاً جملهٔ (ج) خوانش بهتری را برای یک فارسی‌زبان فراهم می‌سازد.

(۳) الف. یادداشتُ پاره‌ش‌کردم و انداختم. (بهرامی و رضایی، ۱۳۹۳: ۱۰)

ب. یادداشتُ **پاره‌ش**‌کردم و انداختمش.

ج. **یادداشتُ** پاره‌کردم و انداختمش.

به اعتقاد نگارنده، نحوهٔ ادای جمله در (ب) به‌گونه‌ای است که تکیه برروی جزء غیر فعلی یعنی *پاره* قرار می‌گیرد که خودبه‌خود گروه اسمی *یادداشت* را از حوزهٔ بند خارج‌کرده و خوانشی مبتدایی برای آن فراهم‌می‌آورد. در این صورت، می‌توان گروه اسمی موردنظر را یک مبتدای چپ‌نشان قلمداد کرد و نمایهٔ سوم شخص را واژه‌بستی در نظر گرفت که به نیابت از مبتدا، نقش مفعول را پذیرفته و ظرفیت دوم فعل را اشباع‌می‌کند؛ به بیانی دیگر، نمایهٔ سوم شخص، یک ضمیر بازیافتی در مقام موضوع فعل است که واژه‌بستی بودن آن را تقویت می‌کند. حضور نمایهٔ سوم شخص بر روی فعل هم‌پایه نیز گواهی است بر واژه‌بستی بودن آن چراکه مصداق مفعولی را نمایه می‌کند که به واسطهٔ فعّال‌بودن در بند قبلی می‌تواند تنها به صورت یک شکل وابستهٔ ضمیری ظاهر شود. در جملهٔ (ج)، گروه اسمی *یادداشت* تکیه‌بر است و جزء واحدهای اطلاعی در بندی محسوب‌می‌شود که هستهٔ آن فعل *پاره‌کردن* است، لذا نمی‌تواند یک مبتدای چپ‌نشان باشد، بلکه مفعولی است که در درون بند واقع شده است و ظرفیت فعل را کامل می‌کند و دیگر نیازی به نمایه‌شدن توسط یک ضمیر بازیافتی ندارد.

همچنان‌که پیشتر اشاره شد، عدم حساسیت به ساخت اطلاع جمله از ویژگی‌های مطابقه است. بهرامی و رضایی با استناد به نمونه‌هایی چون *چی‌رو خریدیش*، *کیُ دیدیش*، و یا *کدومُ خریدیش* مدّعی می‌شوند که امکان حضور نمایهٔ مفعولی با مفعول کانونی در چنین جملاتی، آنها را از واژه‌بستی بودن دور می‌کند. به اعتقاد نگارنده، حضور نمایهٔ مفعولی در جملات فوق، باز هم واژه‌بستی بودن نمایه‌های مفعولی را تقویت می‌کند. حضور «را»، امکان وقوع واژه‌بست را حتی در کنار مفعول کانونی امکان‌پذیر می‌سازد چراکه «را» فی‌نفسه مجموعه‌ای تشخیص‌پذیر را در ذهن مخاطب برمی‌انگیزاند که در آن مجموعه مصداق مفعولی قراردارد که مورد پرسش

واقع‌شـده‌اسـت. حضور نمایهٔ سوم شخص نیز تأکیدی است مضاعف بر تشخیص‌پذیر بودن آن مجموعه و ارجاعی بودن مفعولی که در آن مجموعه قرار دارد.

ماهوتیان و گبهارد[1] (۲۰۱۸)، معتقدند که واژه‌بسـت‌های زبان فارسی تابعیّت دوگانه خود را با بروز برخی از خصـوصـیّات رفتاری وندها از یک طرف و واژه‌بسـت‌ها از طرف دیگر حفظ کرده‌اند.[2] آنها برای بررسـی این ادّعا به مطالعهٔ واژه‌بست «ش» می‌پردازند. امکان اتّصال به جزء فعلی و غیرفعلی فعل مرکّب بر واژه‌بسـتی بودن «ش» صحّه‌می‌گذارد؛ مانند مثال *کمکش کردیم کمک کردیمش*. از جمله رفتارهای نحوی این واژه‌بست در زبان فارسی، می‌توان به حضور آن در جملـاتی با فعل لازم اشـــاره کرد، مانند *مامان بیرون رفتش*. علت حضـــور «ش» در چنین مواردی به نقل از برخی از زبان‌شـناسـان پرکردن خلاء آوایی شناسهٔ سوم شخصِ افعال گذشتهٔ فارسی است (جهان‌پناه، ۱۳۸۰؛ راسخ‌مهند، ۱۳۸۵، ۱۳۹۲). از این‌رو با حضور «ش» نظام مطابقهٔ ناقص زبان فارسـی در زمان گذشـتهٔ افعال سـوم شخص کامل شده و باور مطابقه‌ای بودن این واژه‌بست قوام می‌یابد.

۲-۲- واژه‌بست‌ها در گذر زمان

۲-۲-۱- تغییر نظام واژه‌بستی و پیامدهای آن بر نحو فارسی معاصر

واژه‌بست‌ها در دورهٔ معاصر زبان فارسی عمدتاً در سه نقش متممی، اضافی و مفعولی ظاهر می‌شـوند. بررسـی مزینانی و شریفی (۱۳۹٤) نشان می‌دهد که بروز نقش‌های متممی و اضافی در دورهٔ معاصر در نتیجهٔ تعمیم قیاسی صورت‌های ازپیش‌موجود آنها در دورهٔ میانه و کلاسیک صـورت گرفته اسـت. در دورهٔ میانه اعطای نقش اُبلیک به واژه‌بسـت‌ها یعنی همان نقش‌های متممی به صـورت انتزاعی و از طریق بافت معنایی جمله صـورت می‌گرفته اسـت که این امر خود ناشـی از حذف پایانه‌های صـرفیِ دورهٔ باسـتان می‌باشد. در دورهٔ کلاسیک، اعطای حالت سـاختاری به واژه‌بسـت‌ها برای ایفای نقش اُبلیک با تبدیل پس‌اضـافه‌های دورهٔ میانه به پیش‌اضـافه‌ها امکان‌پذیر می‌شـود. ایفای نقش اضـافی واژه‌بسـت‌ها نیز در نتیجهٔ تعمیم الگوی

---

1. Gebhardt, L.

۲. سمولیان و سنگ (۲۰۱۰) برای نمایش نوسان‌های رفتاری واژه‌بست‌ها یعنی بروز خصوصیّات واژه‌بستی و وندی، واژه‌بست را یک وند گروهی (affixal phrase) درنظرمی‌گیرند.

وابستهٔ اسمی+ ادات نسبی+ ضمیر شخصی آزاد از دورهٔ میانه به دورهٔ معاصر محقّق شده است (ص. ۲۹۳).

نگارندگان ایفای نقش مفعولی در واژه‌بست‌ها را بر خلاف نقش متممی و اضافی محصول تغییر نظام واژه‌بستی زبان فارسی از جایگاه دوم در فارسی باستان و میانه به تلفیقی از دو نظام جایگاه دوم و فعلی در فارسی کلاسیک و سرانجام تثبیت نظام فعلی در دورهٔ معاصر می‌دانند. آنها بر این باورند که واژه‌بست‌های مفعولی فارسی معاصر در نتیجهٔ حذف حالت کُنایی در فارسی میانه و تسرّی استفاده از وندهای مطابقهٔ فاعلی در ستاک حال به ستاک گذشتهٔ افعال متعدی صورت گرفته است که منجر به پیدایش نظام فاعلی- مفعولی شده است. لذا نقش واژه‌بست‌ها در مقام فاعل از بین‌رفته و به مرور زمان با تغییر جایگاه واژه‌بست‌ها از جایگاه واکرناگل به مجاورت فعل در فارسی معاصر در مقام مفعول صریح بازتحلیل شده‌اند.[1]

از جمله پیامدهای ناشی از تغییر نظام واژه‌بستی در فارسی می‌توان به بازیافتی شدن واژه‌بست‌ها اشاره‌کرد. مزینانی و همکاران (۱۳۹۲) سرمنشاء این نقش را در فارسی میانه یافته‌اند جایی‌که سه ساخت چپ‌نشان، موصولی و مبتداسازی زمینه‌ساز بروز این نقش در فارسی معاصر شده‌اند. در مثال (٤)، گروه اسمی harw rōz- که در حقیقت مفعول حرف اضافهٔ pad بوده است- از حوزهٔ بند خارج شده و جایگاه آن را واژه‌بست iš در درون بند اشغال می‌کند، پس نمونه‌های چپ‌نشان در فارسی معاصر آن‌گونه که نویسندگان اظهارمی‌کنند "نه محصول قرض‌گیری زبانی بلکه میراثی است که طیّ فرآیند نوآوری تدریجی در برهه‌ای از تاریخ این زبان یعنی در فارسی میانه پدید آمده است".

(4) harw rōz-ē nām-ē padiš nihād.
every day-one name-one to=it was given
'هر روز، نامی برش نهاده شد.'

(مزینانی و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۱۱)

---

۱. واژه‌بست‌ها در دورهٔ میانه در جایگاه واکرناگل و بعد از نخستین کلمه (2w) ظاهر می‌شده‌اند که منجر به پیدایش گسستگی سازه‌ای می‌شده است (بُویس، ١٩٦٤؛ برونر، ۱۹۷۷). مزینانی و شریفی (١٣٩٤) واژه‌بست‌های جایگاه واکرناگل در داده‌های خود را از هر دو نوع 2w (در نقش اضافی) و 2D (پس از نخستین سازه در نقش متممی و مفعولی) در نظر گرفته‌اند (ص. ۲۹۰) درحالی‌که مفیدی (١٣٨٦) وقوعِ گسستگی سازه‌ای را در داده‌های خود گزارش نمی‌کند و تمامی واژه‌بست‌های جایگاه واکرناگل را از نوع 2D می‌داند.

۲-۲-۲- مبتداهای معلّق[1]: گذرگاهی برای مطابقه‌ای شدن واژه‌بست‌ها

از جمله ویژگی‌های نحو فارسی میانه ساخت‌هایی است که در آنها ارتباط سازه‌ای میان واژه‌بست و پیش‌اضافهٔ حاکم بر آن در هم می‌شکند به‌گونه‌ای که واژه‌بست به ابتدای جمله پیشایند شده و در جایگاه واکرناگل قرار می‌گیرد. در نتیجهٔ این جابه‌جایی واژه‌بست دیگری در جایگاه اصلی واژه‌بست پیشایندشده واقع می‌شود. یوگل[2] (۲۰۱۶) این ساخت در فارسی میانه را ساخت ابقایی[3] می‌خواند. مثال (۵) نقش ابقایی واژه‌بست‌ها در دورهٔ میانه را نمایش می‌دهد که در آن واژه‌بست متصل به حرف ربط u به جایگاه واگرناگل پیشایندشده و با واژه‌بست ابقایی iš در جایگاه مفعول حرف اضافه هم‌نمایه می‌شود.

(5) u-š$_i$ dām dō – ēk merd ud ēk zan – az-iš$_i$ dēsād.
'and [so that Āz] shall form two creatures – a man and a woman – out of it'

'بنابراین آز دو موجود را از آن آفرید، یک مرد و یک زن.'

(یوگل، ۲۰۱٦: ٦)[4]

ساخت مبتدای معلّق، از دیگر ساخت‌های نحوی در فارسی میانه می‌باشد که در آن یک گروه اسمی در خارج بند واقع شده و با واژه‌بستی هم‌نمایه با خود رابطهٔ ارجاع متقابل برقرار می‌کند. یوگل (همان: ۹) معتقد است که ساخت مبتدای معلّق در فارسی میانه در حقیقت مسیری است که از رهگذر آن نقش بازیافتی واژه‌بست‌ها در نتیجهٔ قیاس با ساخت‌هایی چون (۵) به صورت ابقایی تفسیر می‌شود که این امر به‌نوبهٔ‌خود به بازتحلیل ساخت مبتدای معلّق به صورت یک ساخت مبتدای چپ‌نشان می‌انجامد. رابطهٔ هم‌نمایگی ایجادشده میان مبتدای چپ‌نشان و واژه‌بست ابقایی- که مطابقه با مبتدا نام‌می‌گیرد- در سیر تحوّلات آتی دورهٔ میانه به مطابقه‌ای شدن واژه‌بست‌های فاعلی در برخی از زبان‌های ایرانی چون کردی سورانی منجرمی‌شود (ر.ک. یوگل، ۲۰۰۹).

ساخت مبتدای معلّق می‌تواند ما را به سوی تبیین برخی دیگر از فرایندهای واژه‌بستی در زبان فارسی معاصر رهنمون سازد. در فارسی محاوره‌ای امروز از واژه‌بست š برای نمایش

1. hanging-topics
2. Jügel, T.
3. place-holder construction
٤. تقطیع واژی مثال (۵) در متن اصلی لحاظ‌نشده‌است. ترجمه از نگارنده است.

صـوری خلاء آوایی شـناسهٔ سوم شخص در افعال گذشته (و حتی حال) لازم و متعدی استفاده می‌شـود. به‌نظرمی‌رسـد که این واژه‌بسـت- که از بقایای حالت کنایی و ضـمیر غیرفاعلی سوم شـخص مفرد گذشـتهٔ افعال متعدی اسـت (جهان‌پناه، ۲۷:۱۳۸۰، پانوشت ۱)- از طریق ساخت مبتدای معلّق به دورهٔ معاصـر راه یافته است. با توجه به اظهارنظر یوگل مبنی بر بازتحلیل نقش بازیافتی واژه‌بسـت به صـورت واژه‌بست ابقایی می‌توان مثال (٦) را نمونه‌ای از ساخت مبتدای معلّق در نظر گرفت که در آن سـازهٔ pus یک مبتدای معلّق می‌باشـد و واژه‌بست هم‌نمایه با آن در نقش یک ضمیر بازیافتی ظاهر شده است.

(6) tahm ud nēw pus_i ī dōšist wizišt=$iš_i$
strong and brave son EZ most loved teach.PST=CL.3SG
čē=m=iš pursīd.
what=CL.1SG=CL.3SG ask.PST
'the strong and brave son, the most loved one, he taught what I have asked him to.'

'پسر قوی و شجاع، او که همگان عاشقش بودند، آموخت آنچه را که من از او خواستم.'

(یوگل و سمولیان، زیر چاپ)

مثال (۷) یک سـاخت مبتدای چپ‌نشـان را به نمایش می‌گذارد که در آن سـازهٔ mard مبتدای چپ‌نشـانی اسـت که جایگاه اصـلی آن در درون بند را واژه‌بست ابقایی هم‌نمایه با آن اشغال کرده است.

(7) $mard_i$-ē, ka-$š_i$ yašt kard ēstēd u-š zan nē kard ēstēd, abēr frēzwānīg, zyānag yašt kardan.
'when a man has performed the yašt, and his wife has not performed it, (it is) very meritorious to perform the yašt for (his) wife).'

'آن هنگام که یک مرد یشـت را به‌جای آورده اسـت و همسـرش آن را به‌جا نیاورده، بس شایسته که برای همسرش یشت را به‌جای آورد.'

(یوگل، ۲۰۱۵: ۲٦۳)[۱]

با از بین رفتن وقفهٔ آوایی موجود در ساخت مبتدای چپ‌نشان ساختی شکل می‌گیرد که در آنها مبتدای چپ‌نشـان به فاعل درون‌بندی‌ای تبدیل شـده و از طریق واژه‌بسـت در درون بند نمایه می‌شـود؛ سـاخت حاصـل، دوگان‌سـازی واژه‌بسـتی فاعل را به نمایش بگذارد. مثال (۸)

۱. تقطیع واژی مثال (۷) در متن اصلی لحاظ‌نشده‌است. ترجمه از نگارنده است.

نمونه‌ای از مطابقهٔ واژه‌بست سوم شخص با فاعل فعل گذشتهٔ متعدی در فارسی کلاسیک است. در مثال (۹)، نمونه‌های از این ساخت را در فارسی محاوره‌ای امروز می‌توان دید. نکته جالب دیگر همراهی این واژه‌بست در ستاک حال برخی از افعال سوم شخص است که به واکهٔ a مختوم می‌شوند مانند *میادش*، *می‌خوادش*، *می‌زادش* که می‌تواند به دلیل تیرگی ساختواژی وند مطابقهٔ سوم شخص باشد.

(۸) کیخسرو بعد از آن درگاه ایزد گرفتش و از پادشاهی دست بداشت.

(مفیدی، ١٣٨٦: ١٤٩)

(۹) الف. هر کی اومد یه هفته‌ای رفتش.

ب. بگو فلانی داره میادش.

یوگل و سمولیان (زیر چاپ) در تأیید این ادّعا بیان می‌کنند که واژه‌بست‌های مفعولی در فارسی معاصر از رهگذر همین ساخت مبتدای معلّق به نشانهٔ مطابقهٔ فاعلی بدل گشته‌اند. به باور آنها موضوع تجربه‌گر در افعال مرکب پی‌بستی در دورهٔ میانه یک مبتدای معلق بوده است که غیرفاعلی بودن آن از طریق واژه‌بست هم‌نمایه با آن در درون بند نمایش داده می‌شده است.[۱] البته این مبتدای معلق در دورهٔ معاصر با توجه به تمایل نقشی مبتداها برای ایفای نقش فاعل به فاعل جمله تبدیل شده است که بارزترین مشخصهٔ آن تعیین مطابقهٔ فعل است.

۲-۳- واژه‌بست‌ها: نمایه‌های مفعول‌های افتراقی

در این میان نمی‌توان از مقالهٔ ارزشمند هیگ (۲۰۱۸a) نام‌نبرد. ایشان با استناد به داده‌هایی از دورهٔ میانه و نیز زبان‌های ایرانی نو بر ضمیری بودن واژه‌بست‌ها مفعولی تأکید می‌ورزند. در دورهٔ میانه واژه‌بست‌های مفعولی در توزیع تکمیلی با مفعول قرار دارند. همان‌گونه که در مثال (۱۰) دیده‌می‌شود، این رفتار ضمیری در فارسی امروز و دیگر زبان‌های ایرانی همچون کردی سورانی حفظ‌شده‌است.

(۱۰) حالا نمی‌بینمش. (هیگ، ۲۰۱۸: ۷۹۵)

۱. گلچین عارفی (۱۳۹۰) نیز معتقد است که گروه اسمی آغازین یا همان فاعل تجربه‌گر در افعال مرکب پی‌بستی یک مبتدای چپ‌نشان است (ص. ۱۷۹).

هیگ (همان: ۷۹۶) صـــراحتاً بیان می‌کند که در هیچ یک از زبان‌های ایرانی نمایه‌ســـازی اجباری[1] یا همان مطابقهٔ مفعولی به چشـم نمی‌خورد و این واژه‌بسـت‌ها تنها برای بیان ضمیری مفعول به کار گرفته می‌شـــوند. تنها اســـتثنای موجود نمونه‌های پراکنده‌ای از دوگان‌ســـازی واژه‌بستی مفعول در فارسی محاوره‌ای امروز است که از طریق آن امکان حضور همزمان مفعول و واژه‌بست در یک بند مهیّا می‌شود. البته به باور ایشان این فرایند مقیّد به شرایط کاربردشناختی جمله اسـت و با به‌کارگیری آزمون‌های تشـخیصی چون عدم هم‌آیی واژه‌بست‌ها با مفعول‌های نکره و کانونی می‌توان فرضـیهٔ مطابقه‌ای شـدن واژه‌بسـت‌های مفعولی را با قطعیّت به چالش کشید (ص. ۷۹۷). در حقیقت تصوّر بازتحلیل واژه‌بست‌های مفعولی به عنوان نشانهٔ‌های مطابقه از طریق دوگان‌سـازی واژه‌بسـتی مفعول- که برخی از زبان‌شناسان از آن به عنوان یک نوآوری در نحو فارسـی یادکرده و از آن نیز به عنوان شـاهدی بر تأیید فرضـیهٔ تبدیل واژه‌بست به وند مطابقه اسـتفاده‌می‌کنند (وَنگلدرن[2]، ۲۰۱۱: ۹۵-۹۷)- خدشـه‌دار می‌شـود. محتمل اسـت که نمونه‌های پراکندهٔ دوگان‌سـازی مفعول در فارسی محاوره‌ای معاصر احتمالاً در سیاق محاوره‌ای زبان فارسی قرون پیشین نیز جاری بوده است، ولیکن به زبان نوشتاری راه نیافته است، چنانچه در فارسـی امروز نیز دوگان‌سـازی مفعول در سیاق نوشتاری به ندرت به چشم می‌خورد (ص. ۷۹۷). گرچه در ادبیات پیشـینه، نمونه‌هایی از دوگان‌سـازی واژه‌بسـتی مفعول در دورهٔ فارسی کلاسـیک را می‌توان یافت (مثال‌های ۱۱-۱۲)، اما چگونگی رخداد این فرایند از منظر تاریخی مشخص نیست (همان).

(۱۱) او را فرودآوریدش تا بیاساید. (مفیدی، ۱۳۸۶: ۱۵۰)

(۱۲) به خواری تو را روزبانان شاه/سر و تن برهنه برندت به راه

(بهرامی و همکاران، ۱۳۹۲: ۲)

برعکس، واژه‌بسـت‌های فاعلی دورهٔ میانه هم‌سـو با جریان دستوری‌شدگی گام برداشته‌اند. می‌دانیم که در دورهٔ ایرانی میانه، واژه‌بست‌های ضمیری با پیدایش حالت کنایی برای کدگذاری مفعول (P) در سـتاک حال و فاعل فعل متعدی (A) در زمان گذشـته به کار می‌رفته‌اند (ص. ۷۹۸). در این دوره، واژه‌بسـت‌های فاعلی در توزیع تکمیلی با گروه اسـمی نظیر خود قرار داشـته‌اند، به عبارتی دیگر ضـمیری بوده‌اند. این واژه‌بست‌ها در زبان فارسی معاصر با توجه به

---

1. obligatory indexing
2. Van Gelderen, E.

تغییر نظام واژه‌بستی و حذف حالت کنایی- که پیشتر بدان اشاره‌شد- از میان رفته‌اند (به استثنای کاربرد *ش* برای نمایاندن شناسهٔ فاعل سوم شخص در ستاک گذشته)، ولی در برخی دیگر از زبان‌های ایرانی نو چون کردی مرکزی به نشانهٔ مطابقه یا همان نمایه‌سازی اجباری تبدیل شده‌اند؛ در کردی مرکزی، هر بند گذشتهٔ متعدی فارغ از حضور یا غیاب کنترل‌کننده، نیازمند حضور اجباری واژه‌بست می‌باشد (ص. ۷۹۹).

از جمله پدیده‌های شگرف در جریان تحول زبان‌های ایرانی میانه، به زبان‌های ایرانی نو می‌توان به صرفی‌زدایی‌شدگیِ[1] وندهای مطابقهٔ مفعولی اشاره‌کرد (ر.ک. هیگ، ۲۰۱۸b). در دورهٔ میانه مفعول از طریق وندهای تصریفی اجباراً نمایه می‌شده است، حال آنکه این نشانه‌های مطابقهٔ اجباری در ایرانی میانه به حالت اختیاری در زبان کردی مرکزی درآمده‌اند.

مجموعاً چنین برمی‌آید که واژه‌بست‌های ضمیری در جریان دستوری‌شدگی می‌توانند به نشانه‌های مطابقه تبدیل شوند (مانند تبدیل واژه‌بست‌های ضمیری ایرانی میانه به نشانه‌های مطابقهٔ فاعلی در کردی مرکزی). از طرفی دیگر، شکل‌های وابسته می‌توانند در همان حالت ضمیری باقی مانده (مانند واژه‌بست‌های مفعولی دورهٔ میانه و دورهٔ فارسی معاصر) یا اینکه از حالت نمایه‌های اجباری به حالت نمایه‌های اختیاری درآیند (مانند تبدیل وندهای مطابقهٔ مفعولی دورهٔ میانه به وندهای اختیاری در کردی مرکزی). از این‌رو، آنچه‌که شکل‌های وابستهٔ مفعولی در مسیر حرکت خود از دورهٔ میانه به دورهٔ معاصر به خود دیده‌اند رسیدن به نمایه‌سازی افتراقی/نمایه‌سازی تناوبی[2] مفعول می‌باشد، آنچه که هیگ از آن ذیل عنوان حالت جاذبه[3] یادمی‌کند (ص. ۸۰۵).

۳- چارچوب رده‌شناختی هسپلمث (۲۰۱۳): شواهدی از زبان فارسی و سایر

به باور مارتین هسپلمث تمیز میان وند و واژه‌بست ناممکن به نظر می‌رسد، اما وجه تمایز میان این‌دو و شکل آزاد[4] (چون ضمایر شخصی) معیار یگانه‌ای است که به موجب آن شکل وابسته به تنهایی امکان وقوع می‌یابد. ازاین‌روست که وندها و واژه‌بست‌ها ذیل عنوان پوششی اشکال وابسته قرار می‌گیرند. هسپلمث معتقد است که رفتار نحوی اشکال وابسته در زبان‌های

1. de-inflectionalization
2. differential object indexing/alternating indexing
3. attractor state
4. free form

اروپایی مشــخصــاً آلمانی، انگلیســی و فرانســوی منجر به پیدایش ســنّتی نامطلوب در ادبیات پژوهشــی اشکال وابسته شد که اجباراً یک شکل وابسته را در طبقهٔ ضمیر یا عنصر مطابقه قرار می‌دهد. اما می‌توان به شواهدی دست یافت که در آنها یک شکل وابسته رفتارهایی ناهمگون با طبقهٔ ضمایر و عناصر مطابقه نشان می‌دهد. مثال (۱۳) را در نظر بگیرید.

(۱۳) الف. دیدمش.

ب. ندارو دیدمش.

شکل‌های وابسته در مثال (۱۳) اعمّ از وند و واژه‌بست متفاوت از ضمایر آزاد عمل می‌کنند: بخشـــی از فعل هســـتند و می‌توانند همزمان با کنترل‌کنندهٔ خود در یک بند به کار روند (نمونهٔ ب). از طرفی دیگر، به شواهدی دیگر می‌توان رجوع کرد که تلقّی یک شکل وابسته به صورت نشانهٔ مطابقه را جداً به چالش می‌کشد. مثال (١٤) به‌درستی نشان می‌دهد که مطابقهٔ عددی میان کنترل‌کننده و واژه‌بست صورت نگرفته است.

(١٤) این بحث‌ها رو ازش بگذریم.

پیشـنهاد هسپلمث با توجه به تزلزل رفتاری شکل‌های وابسته نسبت به ضمیری یا مطابقه‌ای بودن این اسـت که از سنّت به‌کارگرفته‌شده توسط لازار (۱۹۹۸) پیروی کرده و از معادل نمایه[1] اســـتفـاده کنیم. در چارچوب رده‌شـــناختی وی رابطهٔ هم‌نمایگی با توجه به دو پارامتر تعیین می‌شـود: اجباری یا اختیاری بودن گروه‌اسمی هم‌نمایه و مرز میان بند و جمله. با درنظرگرفتن این دو پارامتر نمایه‌ها به سه طبقه تقسیم می‌شوند.

اگر در برقراری رابطهٔ هم‌نمایگی حضـــور گروه اســـمی هم‌نمایه در درون یک بندِ ســـاده ضـروری باشـد، نمایهٔ موردنظر نمایهٔ دستوری[2] نام می‌گیرد. در زبان فارسی نمایه‌های دستوری رؤیت نمی‌شوند، چراکه حضور شکل‌های وابسته اعمّ از وندهای فاعلی، واژه‌بست‌های مفعولی و فاعلی به هیچ وجه منوط به حضـور گروه اسمی هم‌نمایه نیست. نشانهٔ سوم شخص مفرد در زبان انگلیسـی (s) و نشـانه‌های مطابقهٔ فاعلی در روسـی و آلمانی نمونه‌هایی آشنا از نمایه‌های دسـتوری می‌باشـند. نمایه‌های دسـتوری در چارچوب رده‌شـناختی هسـپلمث همان نشانه‌های

1. index
2. gramm-index

مطابقۀ دستوری[1] در برِزنن و اِم‌چمبو[2] (۱۹۸۷) و نشانه‌های مطابقۀ نحوی[3] در سیورسکا (۱۹۹۹، ۲۰۰٤) می‌باشند. چنانچه رابطۀ هم‌نمایگی میان یک نمایه و گروه اسمی هم‌نمایۀ اختیاری در درون یک بند ساده صورت پذیرد، نمایۀ موردنظر یک نمایۀ درون‌بندی[4] و رابطۀ هم‌نمایگی در این صورت هم‌نمایگی درون‌بندی است. به خرده‌گفتمان مذکور در (۱۵) توجه کنید.

(۱۵) الف. راستی از ندا چه خبر؟

ب. والا خیلی وقته ندیدمش/چند وقت پیش بود که می‌گفت ویزای آمریکاش اومده/لابد الان باید اونجا باشه.

ج. نه بابا/ دیروز من خودم ندارو دیدمش.

در پاره‌گفتار (ج)، هم‌نمایگی درون‌بندی میان مفعول اسمی و واژه‌بست برقرار شده است؛ درحقیقت، این مثال نمونه‌ای از همان دوگان‌سازی واژه‌بستی مفعول است. نوع سوم از هم‌نمایگی، زمانی حادث می‌شود که حضور نمایه و گروه اسمی هم‌نمایه در درون یک بند ساده میسّر نیست، ازاین‌رو گروه اسمی هم‌نمایه در جایگاهی خارج از بند و در درون جمله یا در گفتمان پیشین ذکر می‌شود. در این صورت نمایۀ مذکور یک نمایۀ ضمیری[5] است و رابطۀ هم‌نمایگی با توجه به اینکه در خارج از حوزۀ بند صورت می‌گیرد، هم‌نمایگی برون‌بندی نام می‌گیرد. در مثال (١٦) رابطۀ هم‌نمایگی برون‌بندی میان گروه اسمی *شهردار* و واژه‌بست خارج از حوزۀ بند ولی در درون جمله ایجاد شده است. در مثال (۱۷ب) نیز همین رابطه قابل‌مشاهده است با این تفاوت که گروه اسمی هم‌نمایه در گفتمان پیشین (۱۷الف) ذکر شده است.

(١٦) دیروز که رفتم شهرداری مهرداد دنبال کارای ساختمون بود ولی شهردارُ، هنوز ندیده بودش.

(۱۷) الف. مقاله‌ای که واست فرستادم خوندی؟

ب. خوندمش ولی سخت دانلودش کردم.

شایان ذکر است که در مثال (١٦) حضور هم‌زمان گروه اسمی *شهردار* و واژه‌بست تنها به لحاظ ساختار صوری جمله می‌تواند یادآور همان ساخت دوگان‌سازی واژه‌بستی مفعول باشد

1. grammatical agreement markers
2. Bresnan, J & Mchombo, S.
3. syntactic agreement markers
4. cross-index
5. pro-index

که البته چنین تصـوّری ناصـحیح اسـت. گروه اسمی *شهردار* در حقیقت یک مبتدای چپ‌نشان اسـت که به دلایل کابردشـناختی- که ذیلاً به آن اشـاره خواهد شد- از حوزۀ بند خارج شده و جایگاه نخسـت جمله را به خود اختصـاص می‌دهد. از جملات (۱۵ج) و (١٦) چنین برمی‌آید که حضـور همزمان گروه اسـمی رایی و واژه‌بسـت در زبان فارسـی، الزماً نمی‌تواند نمایانگر سـاخت دوگان‌سازی واژه‌بستی مفعول باشد، بلکه متناسب با حوزۀ عملکرد نحوی میان آن‌دو- که می‌تواند بند یا جمله باشد- این رابطۀ هم‌نمایگی از نوع هم‌نمایگی درون‌بندی یا هم‌نمایگی برون‌بندی (مشـخصـاً درون جمله‌ای) می‌باشد. یقیناً می‌توان از دو ویژگی ساختاری برای تمایز میان هم‌نمایگی درون‌بندی/دوگان‌سازی واژه‌بستی مفعول و هم‌نمایگی درون‌جمله‌ای/چپ‌نشانی مفعول بهره گرفت. در مورد دوم، گروه اسمی رایی در جایگاه نخست جمله واقع است و دوم اینکه این گروه اسـمی با یک وقفۀ آوایی از بند منفک می‌شـود. این دو ویژگی در هم‌نمایگی درون‌بندی (مثال ۱۵ج) دیده نمی‌شود، چراکه گروه اسمی *ندا* در درون بند قرار گرفته و طبیعتاً ضـرورتی کاربردشـناختی (به عنوان مثال مبتداسـازی) برای راندن آن از حوزۀ بند به جایگاه نخسـت جمله از طریق ایجاد وقفه احسـاس نمی‌شود. ازاین‌روست که نگارندۀ معتقد است که در زبان فارسی با حضور هم‌زمان دوگان‌سازی مفعول و چپ‌نشانی آن روبه‌رو هستیم.

از وجود یک وقفۀ آوایی به عنوان معیار تمیزِ دوگان‌سازی و چپ‌نشانی مفعول در زبان‌های دیگر نیز بهره گرفته شـده اسـت. در زبان فرانسـۀ معیار، امکان حضور فاعل و مفعول در درون بند امکان‌پذیر نیسـت (مثال ۱۸)، به همین جهت این سـازه‌ها در خارج از بند و درون جمله قرارمی‌گیرند و واژه‌بسـت‌های نظیر آنها به عنوان نمایه‌های ضمیری بر روی فعل واقع می‌شوند بـه‌گونـه‌ای کـه در فرانسـۀ محاوره‌ای این واژه‌بسـت‌ها چون نمایه‌های درون‌بندی می‌نمایند (هسپلمث، همان: ۲۰۸).

(18) Ma grande-mère, elle=l'=aimait,
my grandmother 3SG.F.NOM=3SG.M.ACC=loved
mon grand-père
my grandfather
'My grandmother, she loved him, my grandfather.'

(هسپلمث، ۲۰۱۳: ۲۰٦)

در زبان بلغاری باز هم حضـور یک وقفۀ آوایی بارز امکان تمیز دوگان‌سـازی و چپ‌نشانی مفعول را فراهم می‌آورد. در مثـال (۱۹الف)، مفعول در جـایگاه برون‌بندی واقع شـده و یک

مبتدای چپ‌نشـــان اســـت، حال‌آن که در (۱۹ب) مفعول در جایگاه نخســـت بند قرارگرفته و نمونه‌ای از دوگان‌سازی مفعول را به نمایش می‌گذارد.

(19) a. Izborite, opozicijata gi=spečeli.
elections.ART.PL opposition.ART 3PL.ACC=won.3SG
'As for the elections, the opposition won it.'
(گُونچِوا[۱]، ۲۰۰۸: ۲۱٤)

b. Izborite gi=spečeli opozicijata.
elections.ART.PL 3PL.ACC=won.3SG opposition.ART
'The opposition won the elections.'
(گُونچِوا، ۲۰۰۸: ۲۱۵)

در زبان اسپانیایی، وقفهٔ آوایی مبنای تمیز دوگان‌سازی مفعول و راست‌نشانی آن است.[۲]

(20) a. Pedro le dio una manzana, a Juan.[۳]
'Juan, Pedro gave him an apple.'
b. Pedro le dio una manzana a Juan
'Pedro gave an apple to Juan.'
(گابریل و رینکه[٤]، ۲۰۱۰: ٦۷)

٤- نقش ساخت اطلاع در هم‌نمایگی درون‌بندی و درون‌جمله‌ای

٤-۱-هم‌نمایگی برون‌بندی و مبتدابودگی

در این زیربخش نشـان خواهیم داد که نمایه‌سازی برون‌بندی از منظر ساخت اطلاع، پیوندی ناگســستنی با مفهوم مبتدابودگی دارد. پیرو طبقه‌بندیِ ارائه‌شده توسط لمبرکت (۱۹۹٤) ساخت کانونی به عنوان بخشـی از سـاخت اطلاع جمله به سـه دسـته تقسـیم می‌شـود: ساخت کانون محمولی، ســـاخت کانون محدود و ســـاخت کانون جمله‌ای. با عنایت به این نکته که اشـــکال وابســـتـه طبق مقیاس نشـــانه‌گذاری دســـترس‌پذیری[٥] (آریل[٦]، ۲۰۰۱: ۳۱) بالاترین ســـطوح دسـترس‌پذیری مصـداق خود را به نمایش می‌گذارند و نیز این که واژه‌بست‌ها در زبان فارسی به دلیل حفظ خاصـیت ضـمیری خود به انبارهٔ مفروضـات مشـارکین کلام مرجوع می‌شـوند،

1. Guentchéva, Z.

۲. در این مقاله استفاده از معادل‌های چپ‌نشان و راست‌نشان مبتنی بر خط لاتین است.

۳. تقطیع واژیِ مثال‌های (۲۰الف) و (ب) در متن اصلی لحاظ نشده است.

4. Gabriel, Ch. & Rinke, E.
5. accessibility marking scale
6. Ariel, M.

انتظارمی‌رود که در نمایه‌سازی برون‌بندی از نمایه‌ها برای نمایاندن مبتدای جمله استفاده شود. مثال (۲۱) را در نظر بگیرید:

(۲۱) الف. ندا دیروز چی کار کرد؟

ب. [**لباساشُ** شست]کانون محمولی گسترده.

ج. * **لباسا**i**شُ** شستشi/* **لباسا**i**شُ** شستشونi.

پاره‌گفتار پرسشی در (۲۱الف) نیازمند پاره‌گفتاری خبری است که ساخت کانونی آن از نوع محمولی می‌باشد یعنی مفعول و فعل جمله با هم کانون جمله را تشکیل می‌دهند. مفعول به نیابت از کل گروه فعلی در این خوانش تکیهٔ مرکزی جمله را به دوش می‌کشد. از آنجایی‌که امکان نمایه‌سازی مفعول میزان دسترس‌پذیری بالای مصداق آن در کانون آگاهیِ شنونده را می‌طلبد، این امکان از مفعول سلب می‌شود، چراکه مصداق آن به واسطهٔ حضور «را» تنها برای مخاطب تشخیص‌پذیر است و برای نمایه شدن نیازمند آن است که در کانون آگاهی شنونده قرار داشته باشد؛ از این‌روست که پاره‌گفتار (ج) با خوانشِ کانون محمولی انطباق نداشته و از منظر کاربردشناختی ناصحیح می‌نماید. ناگفته نماند که پاره‌گفتار نخست در (ج) می‌تواند خوانشی دیگر بپذیرد که در آن واژه‌بستِ واقع برروی فعل با فاعل جمله هم‌مرجع باشد (مثال ۲۲). از آنجایی‌که رابطهٔ هم‌نمایگی میان واژه‌بست و فاعلی که در دایرهٔ مفروضات مشارکین کلام قراردارد برقرار شده است، حضور واژه‌بست به ساخت اطلاع جمله آسیب نمی‌رساند و پاره‌گفتار مذکور از منظر کاربردشناختی همچنان صحیح می‌نماید.

(۲۲) (نداi) [**لباساشُ** شستشi]کانون محمولی گسترده.

چنانچه مصداق مفعول در دایرهٔ مفروضات مشارکین کلام قرار داشته باشد، امکان نمایه‌سازی آن از طریق واژه‌بست مهیا می‌شود؛ در این حالت، واژه‌بست یک نمایهٔ ضمیری است و نقش مبتدای جمله را ایفاء می‌کند. مثال‌های (۲۳) و (۲٤) این حقیقت را به تصویر می‌کشند.

(۲۳) الف. ندا با کتابiش چی کار کرد؟

ب. [**پاره**شi**کرد**].کانون محمولی محدود

(۲٤) الف. کی کتابُi پاره‌ش‌کرد؟

ب. **ندا** پاره‌شiکرد.

در مثال (۲۳)، با کانون محمولی محدود روبه‌رو هستیم که در آن تنها محمول، کانون جمله را تشکیل می‌دهد و مصداق مفعول به دلیل ذکر شدن در پاره‌گفتار پیشین (۲۳الف) در حوزۀ مفروضات واقع شده و به عنوان مبتدای ثانویۀ جمله قلمداد می‌شود. در مثال (۲٤)، فاعل کانون محدود جمله است و مصداق مفعول نیز به دلیل مفروض بودن از طریق واژه‌بست نمایه شده و نقش تنها مبتدای جمله را عهده‌دار می‌شود. مثال‌های (۲۳) و (۲٤)، طبق چارچوب هسپلمث نمونه‌هایی از هم‌نمایگی برون‌بندی هستند و واژه‌بست‌های مذکور، به عنوان نمایه‌های ضمیری در مقام مبتدا ظاهر می‌شوند.

در ادامه نشان‌خواهیم‌دادکه چنانچه مصداق مفعول در کانون محدود و جمله‌ای واقع‌شود، نمایه‌سازی آن چون مثال (۲۱) میسّر نیست. به مثال‌های (۲۵) و (۲٦) که به ترتیب ساخت کانون محدود و جمله‌ای را نشان می‌دهند، توجّه کنید.

(۲۵) الف. ندا دیروز کیُ دید؟

ب. [**فرزادُ**$_i$]کانون موضوعی محدود دید/ * [**فرزادُ**$_i$]دیدش$_i$.

(۲٦) الف. شما چرا دیگه شمال نمی‌رین؟

ب. [**ندا** ویلارُ فروخته]کانون جمله‌ای/* [**ندا** ویلارُ$_i$ فروخته‌ش$_i$].

در هردو جملۀ (۲۵ب) و (۲٦ب) همراهی «را» به دنبال مفعول تنها به تشخیص‌پذیری مصداق آن کمک می‌کند، ولی از آنجایی‌که مصداق مفعول از برجستگی گفتمانی کافی در زمان گفتگو برخوردار نیست، نمایه‌سازی آن توسط واژه‌بست به کاربرد ناصحیح جمله متناسب با بافت مذکور می‌انجامد. دقت کنیم که در جملۀ (۲٦ب)، محمول به همراه موضوع‌های خود کانون جمله را می‌سازند که البته از این میان تنها فاعل جمله به نیابت از آنها تکیۀ اصلی جمله را میزبانی می‌کند (لمبرکت، ۲۰۰۰).

در مثال‌های (۲۳) و (۲٤) دیدیم که گروه اسمی هم‌نمایه با واژه‌بست در جایگاه بیرون از بند و در گفتمان پیشین قرار گرفته است. حال به بررسی ساخت اطلاع در مثالی می‌پردازیم که در آن چون مثال (۱٦) رابطۀ هم‌نمایگی میان واژه‌بست و مفعول در خارج بند و در درون جمله اتفاق می‌افتد.

(۲۷) راستی یادم رفت بهت بگم/ دستکشارُ، **خریدمشون**.

در مثال (۲۷)، مصداق *دستکشا* در کانون آگاهی شنونده قرار ندارد (یعنی وضعیت شناختی آن نیمه‌فعال است)، لذا گوینده با چپ‌نشانی آن به جایگاه نخست جمله آن را از حوزهٔ بند خارج کرده تا بدین وسیله مصداق آن در کانون آگاهی شنونده قرار بگیرد و متعاقباً خبری در مورد آن به شنونده منتقل کند. در این مثال، *دستکشا* دیگر مفعول جمله نیست، بلکه مبتدای چپ‌نشانی است که به دلایل کاربردشناختی به خارج از بند منتقل شده است و واژه‌بست یک نمایهٔ ضمیری است که نقش مفعول جمله را ایفاء می‌کند. از این مشاهده چنین می‌توان نتیجه گرفت که چپ‌نشانی در زبان فارسی تنها بر مالک در ساخت اضافی و مفعول حرف اضافه اعمال نمی‌شود؛ مفعول‌های مستقیم نیز می‌توانند تحت تأثیر انگیزش‌های کاربردشناختی دست‌خوش فرایند چپ‌نشانی شوند. نقش وقفهٔ آوایی به عنوان وجه تمایز چپ‌نشانی مفعول از دوگان‌سازی آن در حقیقت رساندن وضعیت شناختی مصداق مفعول از حالت غیرفعال/نیمه‌فعال به فعال است.

از مجموعهٔ شواهد ارائه‌شده تاکنون، نتیجه می‌گیریم که مصداق مفعول زمانی‌که در ساخت کانونی جمله اعمّ از ساخت کانونی محمولی، محدود و جمله‌ای قرار بگیرد، امکان نمایه‌سازی آن وجود ندارد (مثال‌های ۲۱، ۲۵، ۲۶) و آن هنگام که به دایرهٔ مفروضات گوینده و شنونده تعلّق داشته باشد (یعنی پیش‌انگارهٔ تشخیص‌پذیری[1] را احراز کند) و در کانون آگاهی شنونده قرار داشته باشد (یعنی پیش‌انگارهٔ آگاهی[2] را احرازکند)، می‌تواند از طریق واژه‌بست نمایه شده و مبتدای جمله قلمداد شود که البته در این صورت گروه اسمی هم‌نمایه با واژه‌بست در خارج از بند و در گفتمان پیشین (مثال‌های ۲۳، ۲۴) یا خارج از بند و در درون جمله (مثال ۲۷) قرار می‌گیرد.

ارتباط مبتدابودگی و نمایه‌سازی مفعول پیشتر در مورد زبان‌های دیگر کاویده شده است (آلبانیایی، کالولی[3]، ۲۰۰۸؛ رومانیایی، هیل و تاسموفسکی[4]، ۲۰۰۸، دیوید، ۲۰۱۵؛ یونانی، کالولی، ۲۰۰۰؛ اسپانیایی، وازکز رُزاس و گارسیا سالیدو[5]، ۲۰۱۲، بلُرو[6]، ۲۰۱۵؛ بلغاری، گُونچِوا، ۲۰۰۸؛ از این میان).

1. identifiability presupposition
2. consciousness presupposition
3. Kalluli, D.
4. Hill, V. & Tasmowski, L.
5. Vázquez Rozas, V. & García Salido, M
6. Belloro, V.

٤-۱- هم‌نمایگی درون‌بندی و تأکید بر ارجاعی‌بودن مفعول

در این بخش نشـان خواهیم داد که هم‌نمایه‌سـازی مفعول در حوزهٔ درون‌بندی در صـورتی انجام می‌پذیرد که مصـداق مفعول کانون تقابلی جمله باشـد. ازاین‌رو لازم است که وجه افتراق میان کانون اطلاعی[1] و کانون تقابلی[2] را دریابیم. مصـــداقی را کانون اطلاعی جمله می‌نامیم که با قرار گرفتن به‌جای پرسش‌واژه، گزارهٔ باز جمله را تکمیل کند. در مثال (٢٤)، مصداق *ندا* گزارهٔ باز ایجادشـده توسـط پرسش‌واژهٔ *کی* را کامل می‌کند، پس کانون اطلاعی جمله است و حضور «را» به همراه آن به تشـخیص‌پذیری مصـداق در انبارهٔ مفروضـات گوینده و شـنونده دلالت می‌کند. کانون تقابلی آن مصـداقی اسـت که در نتیجهٔ رقابت با اعضـای مشخص یک مجموعهٔ تشـخیص‌پذیر به عنوان بخش آگاهی‌رسان یک پاره‌گفتار انتخاب می‌شود.[3] به مثال‌های (۲۸) و (۲۹) توجه‌کنید. در جملهٔ (۲۸ب) با کانون اطلاعی و در (۲۹ب) با کانون تقابلی روبه‌رو هستیم چراکه مصـداق *مهرداد* در رقابت با مصـداق *فرزاد* به عنوان بخش آگاهی‌رسـان جمله انتخاب شده است.

(۲۸) الف. دیشب تو مهمونی با کی رقصیدی؟

ب. **با مهرداد** رقصیدم.

(۲۹) الف. دیشب تو مهمونی با کی رقصیدی، مهرداد یا فرزاد؟

ب. ***مهردادُ***[4] باهاش رقصیدم.

حال نشـان‌می‌دهیم که نمایه‌سـازی مفعول در زبان فارسی در حوزهٔ درون‌بندی در شرایطی محقّق‌می‌شـود کـه مصـداق مفعول در نتیجـهٔ رابطـهٔ تقابلی که میان اعضـای یک مجموعهٔ تشـخیص‌پذیر برقرار می‌شـود، به عنوان کانون تقابلی جمله انتخاب شود. مثال (۳۰) و (۳۱) را درنظربگیرید.

(۳۰) الف. دیروز از بچه‌های کلاس کیُ/کیارُ دیدی؟

ب. ***ندارُ*** دیدمش.

(۳۱) الف. دیروز خونه بیکار بودی چی کار کردی؟

---

1. information focus
2. contrastive focus

۳. برای آشنایی بیشتر با مقولهٔ کانون و انواع آن ن.ک. کریفکا و موسان (Krifka & Musan) (۲۰۱۲).

٤. استفاده از قلم برجسته و موربّ به منظور نمایش کانون تقابلی می‌باشد.

ب. ***کتابامُ* جلدش/شون** کردم.

در مثال (۳۱) مصداق *ندا* یک کانون محدود تقابلی است؛ کانون است چراکه حضور آن به‌جای پرسش‌واژه گزارهٔ باز جمله را تکمیل می‌کند؛ محدود است چراکه تنها یک سازهٔ نحوی در جایگاه کانون قرار گرفته است، و تقابلی است چراکه در نتیجهٔ تقابل با دیگر اعضای مجموعهٔ *بچه‌های کلاس* به عنوان ارزش صحیح انتخاب شده است. در مثال (۳۱)، مصداق *کتابامُ* به همراه فعل جمله کانون محمولی جمله را تشکیل می‌دهند که البته خوانش تقابلی نیز دارند به‌گونه‌ای که از میان مجموعه کارهایی که مخاطب می‌توانسته در اوقات بیکاریِ دیروز خود به آنها بپردازد تنها به جلدکردن کتاب روی آورده است. به عبارت دیگر، پاره‌گفتار (۳۱ب)، یک ساخت کانون محمولی است که البته به صورت کانون محدود تقابلی پردازش می‌شود. شایان ذکر است که حضور «را» در کنار پرسش‌واژه در جملهٔ (۳۰الف) به تشخیص‌پذیر بودن اعضای مجموعهٔ *بچه‌های کلاس* دلالت دارد که *ندا* خود عضوی از آن مجموعه است، لذا پاسخ پرسش (۳۰الف) به‌واسطهٔ تشخیص‌پذیریِ اعضای آن مجموعه می‌تواند به صورت *ندارُ دیدم* باشد که به لحاظ کاربردشناختی فراخور بافت جمله در (۳۰) است. حال پرسش این است که در شرایطی که حضور مفعول رایی به تنهایی می‌تواند اطلاع‌رسان باشد، علت نمایه‌سازی آن در درون بند چیست؟ نگارنده معتقد است که نمایه‌سازی درون‌بندی مفعول ابزاری است گفتمانی در اختیار گوینده که از طریق آن بر ارجاعی بودن ویژگی‌هایی مفعولی که به واسطهٔ همراهی با «را» برای مخاطب تشخیص‌پذیر است، تأکید ورزد. رابطهٔ نمایه‌سازی درون‌بندی/دوگان‌سازی واژبستی و تأکید بر ویژگی‌های مفعول ارجاعی را می‌توان در خرده‌گفتمان (۱۵) نیز مشاهده‌کرد. *ندا*، مبتدای گفتمان است و مصداق آن در کانون آگاهی شنونده قراردارد به‌گونه‌ای که در نخستین پاره‌گفتارِ (۱۵ب) تنها به صورت نمایهٔ ضمیری در مقام مفعول بر روی فعل ظاهر می‌شود. بنابراین، نمایه‌سازی درون‌بندی مفعول در (۱۵ج) تنها تأکید مضاعفی است که گوینده برای ابطال گزارهٔ *لابد الان باید اونجا باشه* برروی آن می‌گذارد.

ویژگی تـأکیدپذیری مفعول در نمایه‌ســازی درون‌بندی در زبان‌های دیگر چون آمهاریک[1] (کرامر[2]، ۲۰۱٤)، مقدونیه‌ای (شیک[3]، ۲۰۰۰) و برخی از گویش‌های اسپانیایی (گوتیرز-رشاک،[4] ۲۰۰۰) نیز گزارش‌شده‌است.

از مجموعـهٔ شــواهـد و مبـاحث بخش ٤ چنین می‌توان نتیجه گرفت که در نمایه‌ســازی برون‌بندی، واژه‌بست یک نمایهٔ ضمیری است که در ساخت موضوعی جمله در مقام مفعول و در سـاخت اطلاع جمله در مقام مبتدا ظاهر می‌شـود. در نمایه‌سـازی برون بندی، امکان حضور واژه‌بســت برای نمایه‌ســازی مفعولی که خود کانون و یا بخشــی از کانون جمله را تشــکیل می‌دهد، مهیّا نیسـت. تنها در نمایه‌سـازی درون‌بندی اسـت که امکان حضـور واژه‌بسـت برای نمایه‌سـازی مفعول کانونی میسّـر می‌شـود که در این صـورت مفعول جمله خوانشــی تقابلی می‌پذیرد که با تأکید بر ارجاعی بودنِ مصداقِ مفعول همراه می‌شود.

در خصـوص دوگان‌سازی واژه‌بستی (مثال‌های ۱۵، ۳۰، ۳۱) و چپ‌نشانی مفعول (مثال‌های ۱٦ و ۱۷) می‌توان چنین گفت که علی‌رغم تشـابه صوری میان آن‌دو که به صورت گروه اسمی + «را» و واژه‌بسـت ظاهر می‌شـوند، دو سـاخت متفاوت هستند که ویژگی‌های دستوری آنها را می‌توان در جدول ۱ خلاصه کرد:

جدول ۱. تفاوت‌های دستوری دوگان‌سازی واژه‌بستی و چپ‌نشانی مفعول

دستور	مفعول در دوگان‌سازی	مفعول در چپ‌نشانی
ویژگی آوایی	یک واحد آوایی یک‌پارچه	یک واحد آوایی گسسته
ویژگی نحوی	یک سازهٔ نحویِ درون‌بندی	یک سازهٔ نحوی برون‌بندی
ویژگی کاربردشناختی	کانون تقابلی و مؤکد	مبتدا

۵- ساخت چپ‌نشانی مفعول سرمنشاء دوگان‌سازی واژه‌بستی آن

به نقل از هیگ (۱۰۵: ۲۰۰۸) در دورهٔ ایرانی میانه، واژه‌بســت‌های ضــمیری برای کدگذاری فـاعـل فعل متعدی (A) در زمان گذشــته و مفعول (P) در زمان حال به کار می‌رفته‌اند. نکتهٔ جالب و مرتبط با بحث حاضر این است که واژه‌بست‌های مفعولی یا همان نمایه‌های برون‌بندی

1. Amharic (زبان رسمی اتیوپی)
2. Kramer, R.
3. Schick, I.
4. Gutiérrez-Rexach, J.

در توزیع تکمیلی با گروه اسمی هم‌نمایهٔ خود قرار داشته‌اند، یعنی امکان حضور هم‌زمان آنها در یک بند میسّر نبوده‌است (هیگ، ۷۹۵: a۲۰۱۸، به نقل از یوگل، ۳۹۹: ۲۰۱۵). پس می‌توان انتظار داشت که حضور هم‌زمان واژه‌بست مفعولی و گروه اسمی هم‌نمایه با آن از تحولات دورهٔ فارسی کلاسیک باشد که البته چنین فرضی با تحولات این زبان از دورهٔ میانه تاکنون به‌نظر صحیح می‌نماید چراکه برای تحقّق این امر لازم است که واژه‌بست‌های مفعولی برای برقراری هم‌نمایگی برون‌بندی، بر روی فعل واقع شوند که البته در زیر بخش ۲-۲ به این نکته اشاره‌شد، جایی‌که واژه‌بست‌های مفعولی با تغییر نظام واژه‌بستی هم‌زمان در جایگاه واکرناگل (از نوع دختر دوم) و در مجاورت فعل در فارسی کلاسیک به کار می‌رفته‌اند (مثال‌های ۳۲ و ۳۳). از طرفی دیگر، در اوایل دورهٔ کلاسیک است که «را» علاوه بر نمایاندن نقش‌های اُبلیک و مالک بیرونی[1] برای نشانه‌گذاری (اختیاریِ) مفعول‌های معرفه به کار می‌رفته است (مثال ٣٤) (هاپر و تراگات، ١٦٧: ۲۰۰۳؛ پال[2]، ۳۳۳: ۲۰۰۸؛ کِی[3]، ۲۰۰۸).

(۳۲) بر آخورش استوار ببندد. (مفیدی، ١٤٧: ١٣٨٦)

(۳۳) پس ملک ایشان را فرمود تا به سرای اندر بازداشت‌شان. (مفیدی، ١٤٨: ١٣٨٦)

(٣٤) وگرنه من بیایم و رِی بستانم. (کِی، ٢٣٤: ٢٠٠٨)

حال پرسش اصلی این است که امکان وقوع واژه‌بست مفعولی و گروه اسمی هم‌نمایه با آن در دورهٔ کلاسیک ابتدا در چه حوزه‌ای صورت گرفته است: جمله یا بند؟ به باور نگارنده، به پیروی از گیون (١٩٧٦) می‌توان چنین فرض‌کرد که امکان حضور این دو ابتدا از طریق ساخت چپ‌نشان مهیا شده است، یعنی ساختی که در آن رابطهٔ هم‌نمایگی میان واژه‌بست به عنوان نمایهٔ برون‌بندی و گروه اسمی هم‌نمایه با آن در حوزهٔ جمله برقرار می‌شود. طبیعتاً حائل مرزِ میان بند و جمله همان وقفهٔ آوایی است که خوانشی مبتدایی برای گروه اسمی خارج از بند فراهم می‌آورد. باید توجه کرد که استفاده از واژه‌بست‌های ضمیری برای کدگذاری مفعول بر نشانه‌گذاری آن به‌وسیلهٔ «را» از منظر تاریخی تقدم دارد. همان‌گونه‌که پیشتر اشاره‌شد، استفاده از واژه‌بست‌های ضمیری برای کدگذاری مفعول به دورهٔ میانه باز می‌گردد حال‌آن که استفاده از «را» برای کدگذاری مفعول از اوایل دورهٔ کلاسیک شروع شده است. در اثبات این ادعا می‌توان

1. external possessor
2. Paul, L.
3. Key, G.

به برونر (۱۳۷: ۱۹۷۷) اشـاره کرد که تنها از پیش‌اضـافهٔ (ō) برای نمایاندن مفعول مستقیم در دورهٔ میانه نام می‌برد. همچنین پال (۲۰۰۳) اسـتفاده از «را» برای نمایاندن مفعول مسـتقیم را از تحولـات پســامیـانـه می‌دانـد. در مثـال‌هـای (۳۵) و (۳٦) نمایاندن مفعول به ترتیب بر عهدهٔ واژه‌بست ضمیری و پس‌اضافهٔ «را» می‌باشد که به صورت r آوانویسی شده است.

(35) čīd=mān pāyēd
always=1PL:P protect.PRS.3SG
'(It) always protects us.'
'همیشه از ما محافظت خواهد کرد.' (هیگ، ۱۱۵: ۲۰۰۸) (دورهٔ میانه)

(36) Mlk'y kw klyptyr' by qwm'rd (اوایل دورهٔ فارسی کلاسیک)
'a king who appointed a deputy'
'شاهی که یک قائم‌مقام منصوب کرد' (پال، ۱۸۲: ۲۰۰۳)

در زیربخش ۲-۲-۲ اشـاره شـد که واژه‌بست‌های ضمیری از طریق ساخت مبتدای معلّق و فراینـد مطابقه با مبتدایی که در خارج از بند واقع شــده اســت، در زبان کردی ســورانی به نمایه‌های اجباری فاعلی تبدیل شـده‌اند (یوگل، ۲۰۰۹). نیز نشـان دادیم که چگونه واژه‌بسـت «ش» از رهگذر همین سـاخت مبتدای معلق به نمایهٔ اختیاری در سـتاک گذشـته افعال سـوم شـخص بدل گشـته اسـت (مثال‌های ٦-۹). می‌توان قیاساً چنین فرض کرد که در دورهٔ فارسی کلاسـیک، در نتیجهٔ ایجاد فرایند مطابقه از طریق مبتداهای رایِی معلّقی که به‌وسـیلهٔ یک وقفهٔ آوایی از بند جدا شـده و در ابتدای جمله قرار گرفته‌اند[۱]- شـرایط حضـور واژه‌بسـت به عنوان نمایهٔ برون‌بندی و گروه اسـمی هم‌نمایه با آن در خارج از مرز بند مهیّا شـده است؛ این رخداد نشـانگر همان سـاخت چپ‌نشان است که با خوانش مبتدابودگی مصداق مفعول همراه می‌شود (مثال‌های ۱٦ و ۱۷). در فارسـی محاوره‌ای امروز، فارسـی‌زبانان ضـمن حفظ این سـاخت چپ‌نشـان - که ریشـه در فارسـی کلاسیک دارد (مثال‌های ۱۱و ۱۲)- با حذف وقفهٔ آوایی در مرز میان جمله و بند، امکان نفوذ گروه اسـمی نشـانه‌گذاری‌شـده با «را» را به درون بند فراهم می‌کنند که به موجب آن میان آن گروه اسمی- که اینک موضوع مستقیم و مفعول جمله است- و واژه‌بسـت هم‌نمایگی درون‌بندی برقرار می‌شود که از منظر کاربردشناختی به خوانش تأکیدیِ مصـــداق مفعول می‌انجـامد (ن.ک. ۲-٤). در حقیقت همین ســـاخت مبتدای معلق را می‌توان

---

۱. بی‌شک یکی از نقش‌های «را» نمایاندن مبتدای جمله است (ن.ک. دبیرمقدم، ۱۳۸٤). پس استفاده از این پس‌اضافه برای نمایاندن مبتداهای معلق در دورهٔ فارسی کلاسیک دور از انتظار نیست.

رهگذری دانست که سرنوشت «را» را ابتدا به عنوان نشانهٔ مبتدا و سپس به عنوان نشانهٔ مفعولی رقم می‌زند، چنانچه نقل‌قول ذیل را می‌توان شاهدی بر این ادعا دانست:

در فارسی نو قدیم، «را» کاملاً نقش خود به عنوان نشانهٔ مفعول غیرمستقیم را از دست داد و به نشانهٔ اجباری مفعول‌های مستقیم معرفه و برخی مبتداهای غیرمفعولی تبدیل‌شد... تصوّر ما چنین است که سرمنشاء «را»های مفعولی، نقش مبتدانمایی آن است... موضوع‌های بهره‌ور و پذیرنده، مبتداهای ثانویهٔ بی‌نشان هستند، و مالک‌های بیرونی نیز بسیار مبتداگونه می‌باشند... قبل از حضور آن در کنار مفعول‌ها، «را» اصولاً در این دو نقش به کار رفته است. به دلیل ارتباط تنگاتنگ این نقش‌ها با مبتدابودگی، محتملاً «را» به جای ایفای یک نقش دستوری در مقام یک مبتدانما بازتحلیل شده است. متعاقباً «را» در کنار مفعول‌های مبتداگونه ظاهر شده است که به مفعول‌نمایی افتراقی انجامیده است. (نیکّلائوا و دالریمپِل[1]، ۲۰۳: ۲۰۱۱).

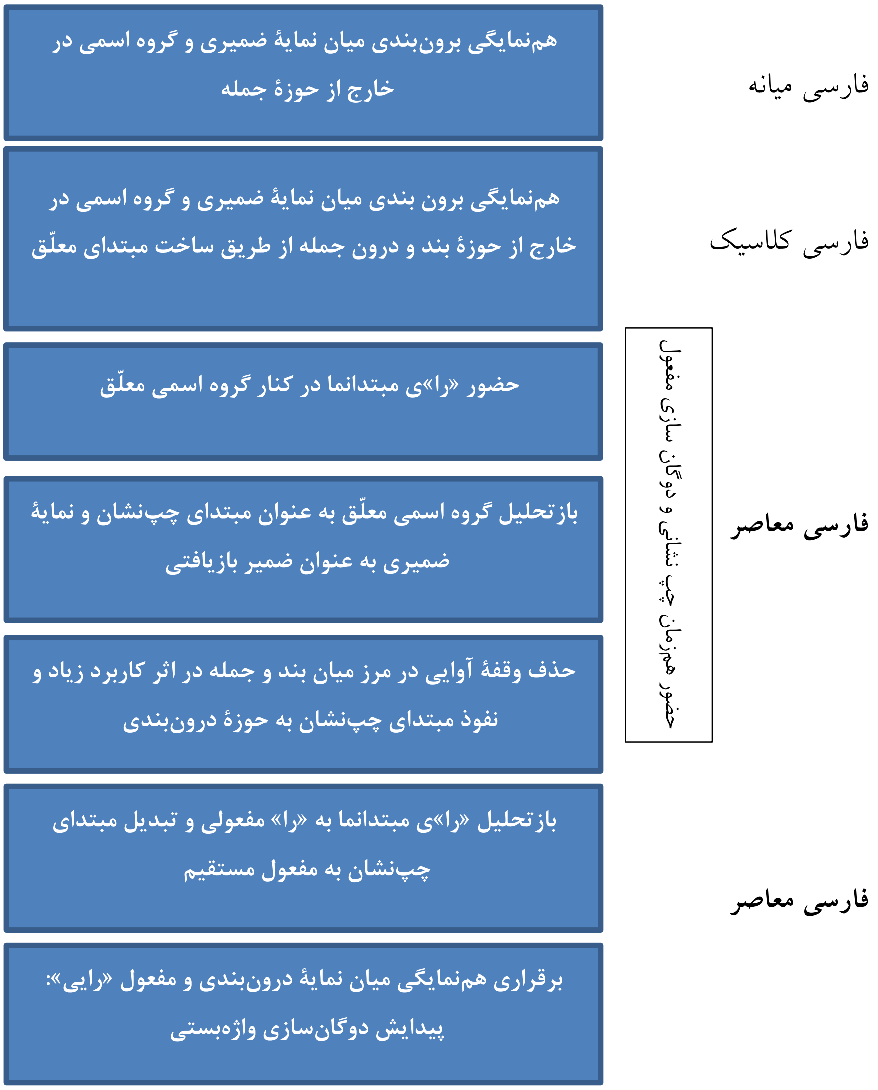
درخور توجه است که گروه‌اسمی منفک‌شده از بند در ساخت چپ‌نشان از منظر دستوری دیگر مفعول جمله نیست. در حقیقت این واژه‌بست ضمیری یا همان نمایهٔ برون‌بندی است که در درون بند نقش مفعول را بر عهده می‌گیرد. در برخی از نظریه‌های دستوری از جمله دستور نقش و ارجاع (ون‌ولین، ۲۰۰۵)، دستور واژی-نقشی (برزنن و اِم‌چمبو، ۱۹۸۷)، قاعدهٔ ضمیرانداز یا فاعل تهی در نحو زایشی (چامسکی، ۱۹۸۱) با محدودیّتی مواجه هستیم که بر اساس آن یک موضوع نحوی تنها یک‌بار امکان حضور در درون بند را می‌یابد. از این‌رو استفاده از برچسب مفعول چپ‌نشان در سطور این مقاله، تنها به دلیل سهولت در امر انتقال مطالب صورت گرفته است؛ حال‌آن‌که از منظر تعیین روابط دستوری، گروه اسمی چپ‌نشان تنها یک مبتدای دربارگی[2] است که به نیابت از آن، واژه‌بست نقش مفعول را می‌پذیرد. از طرف دیگر در ساخت دوگان‌سازی واژه‌بستی- که در آن گروه اسمی رایی به درون بند راه یافته است- همان گروه اسمی نشانه‌گذاری شده با «را» نقش مفعول را می‌پذیرد و واژه‌بست تنها به عنوان یک نمایهٔ درون‌بندی برای تأکید بر ارجاعی بودن مصداق مفعول بر روی فعل ظاهر می‌شود.

1. Nikolaeva, I. & Dalrymple, M.
2. aboutness topic

مراحل فرضــی تبدیل ساخت مفعول چپ‌نشان به ساخت دوگان سازی واژه‌بستی در شکل ۱ آمده اســت. توجه داشــته باشــیم که تأیید این فرضیه نیازمند داده‌های تاریخی مستند از دورهٔ کلاسیک است که پژوهش جامع دیگری را می‌طلبد.

٦- نتیجه‌گیری

وجود هم‌زمان چپ‌نشـانی مفعول مســتقیم و دوگان‌سازی واژه‌بستی از جمله مسائلی است که در پژوهش‌های نحوی زبان فارســی نادیده گرفته شده است. آنچه‌که در ادبیات پژوهشی به چشــم می‌خورد تأکید بر دوگان‌ســازی واژه‌بســتی مفعول است که در آن از واژه‌بست به عنوان یک عنصــر ضــمیری یا نشــانهٔ مطابقه نام برده می‌شود. به جز در افعال مرکب پی‌بستی- که در آنها واژه‌بســت در ســیر فرایند دســتوری‌شــدگی به نشــانهٔ مطابقه بدل‌شــده‌اســت- در دیگر رخدادهای خود تنها یک عنصــر ضمیری است که البته حضور آن متناسب با حوزهٔ عملکردش که بند یا جمله اســت، دو خوانش تأکیدی و مبتدابودگی برای مفعول به همراه دارد. مقالهٔ هیگ (۲۰۱۸a) ضـــمیری بودن واژه‌بســـت را که در توزیع تکمیلی با مفعول اســـمی در دورهٔ میانه قراردارد، تأیید می‌کند. با درنظرگرفتن ویژگی‌های دســتوری ساخت چپ‌نشان می‌توان بر امکان وقوع مفعول چپ‌نشــان در زبان فارســی صــحّه گذاشــت. در این ســاخت، مفعول چپ‌نشان با قرارگرفتن در ابتدای جمله از حوزهٔ بند توســط یک وقفهٔ آوایی جدا شــده و خوانشــی مبتدایی برای مصــداق مفعول فراهم می‌آورد. بی‌شــک نقش «را» به عنوان نشــانهٔ مبتدا- که داده‌های درزمانی و هم‌زمانی مؤید آن اســـت- می‌تواند در تأیید این ادعا مؤثر واقع شـــود. در حقیقت، حذف همان وقفهٔ آوایی در گفتار فارســی زبانان است که به رخنهٔ تدریجی مفعول چپ‌نشان به درون بند و متعاقباً تبدیل آن به مفعول مســتقیم و بازتحلیل «را» به عنوان نشــانهٔ مفعول مستقیم منجر می‌شــود. از این‌روســت که نگارنده معتقد اســت که می‌توان ســاخت مفعول چپ‌نشان را ســرمنشاء ساخت دوگان‌سازی واژه‌بستی آن در نظر گرفت. گذرگاه موردنظر برای این تغییر را می‌توان مبتداهای معلّقی دانســت که به فرض نگارنده بایســتی در دورهٔ پسامیانه وجود داشته‌اند که البته تصــدیق این فرضیه نیازمند پژوهشی است که بر استخراج داده‌هایی از این دوره استوار شود.



شکل ۱. فرضیهٔ تئوریک شکل‌گیری دوگان‌سازی واژه‌بستی مفعول در فارسی معاصر[1]

۱. نگارنده طیّ مکاتبهٔ شخصی‌ای که با لودویگ پال داشته (۹۷/۰۹/۲۲) دریافته‌است که امکان حضور همزمان یک گروه اسمی رایی و واژه‌بست هم‌نمایه با آن در درون یک جمله از طریق مبتداهای معلّق در دورهٔ میانه و حتّی دورهٔ فارسی نو قدیم نامحتمل است. جستجوی ایشان در داده‌های دو اثر پال (۲۰۱۳) و لازار (۱۹۶۳)، نمونه‌هایی از این قبیل را به همراه نداشته است. لذا فرض نگارنده بر پیدایش هم‌نمایگی برون‌بندی میان نمایهٔ ضمیری و گروه اسمی در یک جمله در دورهٔ فارسی کلاسیک احتمال بیشتری می‌یابد که البته پژوهشی جامع را می‌طلبد.

کتابنامه

۱. بهرامی، فاطمه و والی رضایی. (۱۳۹۳). "تبیین دستوری نمایه‌سازی مفعول در زبان فارسی"، *پژوهش‌های زبانی*، س. ٦، ش. ۲(۱۱)، صص. ۱–۱۸.

۲. ----------، رضایی، والی و عادل رفیعی، (۱۳۹۲). "معرفگی و نمایه سازی مفعول در زبان فارسی"، *پژوهش‌های زبانی*، س.٤، ش. ۲. صص. ۲–۱۹.

۳. جهان‌پناه، سیمین‌دخت. (۱۳۸۰). "ضمیر متصل "–ش" و "داشتن"، دو گرایش تازه در فارسی گفتاری امروز تهران"، *زبان‌شناسی*، ش. ۳۱، صص. ۱۹–٤۲.

٤. دبیرمقدم، محمد، (۱۳۸٤). "پیرامون «را» در زبان فارسی"، تجدید چاپ‌شده در دبیرمقدم، *پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی*، صص.۸۳–۱٤٦، مرکز نشر دانشگاهی.

۵. راسخ‌مهند، محمد. (۱۳۸۵). "پی‌بست‌های ضمیری در زبان فارسی"، *مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه بوعلی سینا*، ش. ۱۱–۱۲، صص. ۹–۳۸.

٦. -------------. (۱۳۸۹). "واژه‌بست‌های فارسی در کنار فعل"، *پژوهش‌های زبان‌شناسی*، ش. ۲، صص. ۷۵–۸۵.

۷. ------------. (۱۳۹۲). "واژه‌بست‌ها به عنوان نشانهٔ مطابقهٔ فاعلی در فارسی"، *مجموعه مقالات نخستین همایش ملی واژه‌بست در زبان‌های ایرانی*، به کوشش محمد راسخ‌مهند، انجمن زبان‌شناسی ایران، تهران: نشر نویسهٔ پارسی، صص. ٦۱–۷۸.

۸. گلچین‌عارفی، مائده، (۱۳۹۰). "بررسی ساخت غیرشخصی در زبان فارسی"، *دستور*، ش. ۷، صص. ۱٦۲–۱۸۲.

۹. مزینانی، ابوالفضل، کرد زعفرانلو کامبوزیا، عالیه و ارسلان گلفام، (۱۳۹۲). "پی‌بست‌های ضمیری فارسی میانه و ظهور ضمیرگذاری تکراری در این زبان"، *مجموعه مقالات نخستین همایش ملی واژه‌بست در زبان‌های ایرانی*، به کوشش محمد راسخ‌مهند، انجمن زبان‌شناسی ایران، تهران: نشر نویسهٔ پارسی، صص.۹۹–۱۲۲.

۱۰. ----------- و شهلا شریفی، (۱۳۹٤). "بررسی نظام واژه‌بستی ضمیری در زبان فارسی و علل تحوّل آن"، *جستارهای زبانی*، ش. ٤ (۲۵)، صص. ۲۷۵–۳۰۵.

۱۱. مفیدی، روح‌الله، (۱۳۸٦). "تحوّل نظام واژه‌بستی در فارسی میانه و نو"، *دستور*، ش. ۳، صص. ۱۳۳–۱۵۲.

12. Ariel, Mira. 2001. Accessibility theory: An overview. In *Text Representation Linguistic and psycholinguistic aspects*, Ted Sanders, Joost Schilperoord & Wilbert Spooren (eds), 29-87. Amsterdam: John Benjamins.
13. Belloro, Valeria. 2015. *To the Right of the Verb: An Investigation of Clitic Doubling and Right Dislocation in three Spanish Dialects*. London: Cambridge Scholars Publishing.
14. Boyce, Mary. 1964, Some middle Persian and parthian construction with governed pronouns". In *Dr. J.M. Unvala Memorial Volume*. Bombay. 48-56.
15. Bresnan, Joan & Mchombo, Sam. 1987. Topic, pronoun, and agreement in Chichewâ. *Language* 63 (4), 741-782.
16. Brunner, Christopher. 1977. *A Syntax of Western Middle Iranian Languages*. Caravan.
17. Capone, Alessandro. 2003. Theories of presuppositions and presuppositional clitics. In Perspectives *on Dialogue in the New Millennium*, Peter Kühnlein, Hannes Rieser & Henk Zeevat (eds), 111–133. Amsterdam: John Benjamins.
18. ---------------------------. 2013. The pragmatics of pronominal clitics and propositional attitudes. *Intercultural Pragmatics*, 10(3): 459-485.
19. Chomsky, Noam. 1981. *Lectures on Government and Binding*: *The Pisa Lectures*. Holland: Foris Publications.
20. Creissels, Denis. 2001. A typology of subject marker and object marker systems in African languages. Paper presented at International Symposium: Typology of African Languages, Koln, 21-24 May.
21. David, Oana. 2015. Clitic doubling and differential object marking. *Constructions and Frames* 7(1), 103–135.
22. Foley, W. 2007. A typology of information packaging in the clause. In *Language Typology and Syntactic description*, Timothy Shopen (ed), vol 1, 362-446. Cambridge: Cambridge University Press.
23. Gabriel, Christoph & Rinke, Esther. 2010. Information packaging and the rise of clitic doubling in the history of Spanish. In *Diachronic Studies on Information Structure Language Acquisition and Change*, Gisella Ferraresi & Rosemarie Lühr (eds), 63-86. Berlin: Mouton de Gruyter.
24. Ganjavi, Shadi. 2007. Direct Objects in Persian. PhD dissertation, University of Southern California.
25. Ghomeshi, Jila. 1997. Topics in Persian VPs. *Lingua* 102 (2-3): 133-167.
26. Givón, Talmy. 1976. Topic, pronoun and grammatical agreement. In *Subject and Topic*, Charles Li (ed), 149-188. New York: Academic Press.
27. Guentchéva, Zlatka. 2008. Object clitic doubling constructions and topicality in Bulgarian. In *Clitic Doubling in the Balkan Languages*, Dalina Kallulli & Liliane Tasmowski (eds), 203-223. Amsterdam: John Benjamins.
28. Gutiérrez-Rexach, Javier. 1999. The formal semantics of clitic doubling. *Journal of Semantics* 16 (4), 315-380.
29. Haig, Geoffrey. 2018a. The grammaticalization of object pronouns: Why differential object indexing is an attractor state. *Linguistics* 56(4), 781–818.
30. --------------------. 2018b. Grammaticalization and inflectionalization in Iranian. In *Grammaticalization from a Typological Perspective*, Heiko Narrog & Bernd Heine (eds), 57-79. OUP.

31.---------------------. 2008. *Alignment Change in Iranian Languages: A Construction Grammar Approach*. Berlin: Mouton de Gruyter.
32.Haspelmath, Martin. 2013. Argument indexing: A conceptual framework for the syntactic status of bound person forms. In *Languages Across Boundaries*, Dik Bakker & Martin Haspelmath (eds), 197-226. Berlin: Mouton de Gruyter.
33.Hill, Virginia & Tasmowski, Liliane. 2008. Romanian clitic doubling: A view from pragmatics-semantics and diachrony. In *Clitic Doubling in the Balkan Languages*, Dalina Kallulli & Liliane Tasmowski (eds), 135-163. Amsterdam: John benjamins.
34.Hopper, Paul & Traugott, Elizabeth C. 2003. *Grammaticalization*. Cambridge: CUP.
35.Jügel, Thomas. 2016. Enclitic pronouns in Middle Persian and the placeholder construction. *Journal of Language and Inscription* 1(1), 41-63.
36.Jügel, Thomas. 2015. *Die Entwicklung der Ergativkonstruktion im Alt- und Mitteliranischen*. Wiesbaden: Harrassowitz Verlag.
37.Jügel, Thomas. 2009. Ergative Remnants in Sorani Kurdish. *Orientalia Suecana* 58, 142-158.
38. Jügel, Thomas & Samvelian, Pullet. 2020. Topic agreement, experiencer constructions, and the weight of clitics. In *Advances in Iranian Linguistics*, Richard Larson, Sedigheh Moradi & Vida Samiian (eds). Amsterdam: John Benjamins.
39.Kallulli, Dalina. 2008. Clitic doubling, agreement and information structure: The case of Albanian. In *Clitic Doubling in the Balkan Languages*, Dalina Kallulli & Liliane Tasmowski (eds), 209-248. Amsterdam: John Benjamins.
40.Kallulli, Dalina. 2000. Direct object clitic doubling in Albanian and Greek. In *Clitic Phenomena in European Languages*, Frits Beukema & Marcel den Dikken (eds), 209–248. Amsterdam: John Benjamins.
41.Kazeminejad, Ghazaleh. 2014. Pronominal Complex Predicates in Colloquial Persian. MA Thesis, University of Kentucky.
42.Key, Gregory. 2008. Differential object marking in a Medieval Persian text. In *Aspects of Iranian Linguistics*, Simin Karimi, Vida Samiian & Donald Stilo (eds), 227-249. London: Cambridge Scholars Publishing.
43.Kramer, Ruth. 2014. Clitic doubling or object agreement: The view from Amharic. *Natural Language and Linguistic Theory* 32 (2), 593-634.
44.Krifka, Manfred & Musan, Renate. 2012. Information structure: Overview and linguistic issues. In *The Expression of Information Structure*, Manfred Krifka & Renate Musan (eds), 1-44. Berlin: Mouton de Gruyter.
45.Lambrecht, Knud. 2001. Dislocation. In *Language Universals and Language Typology: An International Handbook*, Martin Haspelmath, Ekkehard Konig, Wulf Osterreicher & Wolfgang Raible (eds), 1050-1078. Berlin: Mouton de Gruyter.
46.-----------------------. 2000. When subjects behave like objects. *Studies in Language* 24 (3), 611-682.
47.-----------------------. 1994. *Information Structure and Sentence Form: Topic, Focus, and the Mental Representation of Discourse Referents.* Cambridge: CUP.
48.Lazard, Gilbert. 1998. *Actancy*. Berlin: Mouton de Gruyter.

50.-------------------. 1963. *La langue des plus anciens monuments de la prose persane*. Paris: C. Klincksieck
51.Mahootian, Shahrzad & Gebhardt, Lewis, 2018. Revisiting the status of -eš in Persian. In *Trends in Iranian and Persian Linguistics*, Alireza Korangy & Corey Miller (eds), 263-276. Berlin: Mouton de Gruyter.
52.Nichols, Johanna. 1986. Head-marking and dependent-marking grammar. *Language* 62 (1), 56-119.
53.Nikolaeva, Irene & Dalrymple, Mary. 2011. *Objects and Information Structure*. CUP.
54.Paul, Ludwig. 2013. *A Grammar of Early Judaeo-Persian*. Reichert Verlag
55.----------------. 2008. Some remarks on the Persian suffix *-ra* as a general and historical linguistic issue. In *Aspects of Iranian Linguistics*, Simin Karimi, Vida Samiian & Donald Stilo (eds), 329-337. London: Cambridge Scholars Publishing.
56.------------------. 2003. Early Judaeo-Persian in a historical perspective: The case of the prepositions *be*, *u*, *pa(d)*, and the suffix *-ra*. In *Persian Origins: Early Judaeo-Persian and the Emergence of New Persian*, Ludwig Paul (ed), 177-194. Wiesbaden: Harrassowitz Verlag.
57.Samvelian, Pollet & Tseng, Jesse. 2010. Persian object clitics and the syntax-morphology interface. In *Proceedings of the 17th International Conference on Head-Driven Phrase Structure Grammar*, Stefan Müller (ed), 212-232. Stanford: CSLI Publications.
58.Schick, Ivanka P. 2000. Clitic doubling constructions in Balkan-Slavic languages. In *Clitic Phenomena in European Languages*, Frits Beukema & Marcel den Dikken (eds), 259-292. Amsterdam: John Benjamins.
59.Siewierska, Anna. 2004. *Person*. Cambridge: CUP.
60.----------------------. 1999. From anaphoric pronoun to grammatical agreement marker: Why objects don't make it. *Folia Linguistica* 33 (1-2), 225-251.
61.van Gelderen, Elly. 2011. *The Linguistic Cycle*. OUP.
62.Van Valin, Robert D. 2005. *Exploring the Syntax-Semantics Interface*. Cambridge: CUP.
63.Vázquez Rozas, Victoria & García Salido, Marcos. 2012. A discourse-based analysis of object clitic doubling in Spanish. In *Grammaticalization and Language Change: New reflections*, Kristin Davidse, Tine Breban, Lieselotte Brems & Tanja Mortelmans (eds), 271-298. Amsterdam: John Benjamins.